

# تاریخ را چگونه باید نوشت

(مژویی بر حاشیه نویسی‌های آقای سرکوهی در باره‌ی بیژن جزئی و سازمان فدایی)

محمود باباعلی - ناصر مهاجر



می‌کند. اما بینش او در این همه در همان محدوده‌ی گفتمان قالبی و سطحی و کلیشه‌های حزب توده و مارکسیسم روسی مانده است. حتا همین برداشتها را هم سطحی و ساده کرده بود یا ساده و سطحی فرمیده بود. انتقاد هم داشت به رهبری حزب توده که چرا در کودتای ۲۸ مرداد عمل نکرده است. نمی‌دید فرهنگ را و جامعه را. (همان‌جا، صن ۱۷-۱۸، تاکیدها از ماست).

بنابراین می‌توان دریافت که بیژن جزئی در زندان کتاب ترجیمه‌نمی‌کرد، داستان و مقاله‌های نمی‌نوشت (۲) بلکه جزووهای سیاسی نوشت که از میان این جزووهای سیاسی، عنوان یکی به گوش آقای سرکوهی خورده است: «تاریخ سی ساله» (۳) به نظر نمی‌رسد که آقای سرکوهی سایر «جزوه‌های سیاسی» جزئی را که مجموعاً به بیش از دوهزار صفحه می‌رسد، خوانده باشد؛ په در زندان و چه پس از رهایی از زندان، چرا که ایشان به استثنای «تاریخ سی ساله» از هیچ جزوی دیگری نام نمی‌برد و به هیچ یک از آن‌ها ارجاع نمی‌دهد. مراد ما البته القای شبهه به خوانندگان این سطور نیست که آقای سرکوهی «تاریخ سی ساله» را نمی‌سرمه سر خوانده است. بر عکس، همان طوری که در این مقاله شناس خواهیم داد، به سختی می‌شود به این نتیجه رسید که ایشان همین یک کتاب را هم تمام و کمال خوانده باشد.

راستی چگونه می‌توان، آثاری چون «طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران» (بخش اول: اقتصادی) (زمستان ۱۳۵۱)، «جمع‌بندی مبارزات سی‌ساله اخیر در ایران پخش اول و پخش دوم» (با ۱۹ بهمن توریک ۵ و ۶ بهار سال ۵۵)، منشره به تاریخ دی ماه ۱۳۵۴ انتشار یافت، نباید با «تاریخ سی ساله» اشتباہ شود - نگاه کنید به پانویس شماره‌ی (۳)، «چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود» (۱۹) بهمن توریک شماره‌ی ۲، چاپ دوم (۱۳۵۷)، «برد با دیکتاتوری شاه» (۱۹) بهمن توریک شماره‌ی ۳، چاپ دوم (۱۳۵۷)، را مطالعه کرد و اظهار داشت که بیژن جزئی «نمی‌دید فرهنگ را و جامعه را» در این آثار، جزئی تاریخ تحول اقتصادی، اجتماعی، سیاسی ایران را از مشروطیت تا پس از اصلاحات ارضی شاهانه بررسی کرده، طبقات و گروه‌بندی‌های اجتماعی، خصوصیات فرهنگی، روانشناسی اجتماعی، اشکال و شیوه‌های مبارزاتی آنان، ویژگی‌های دستگاه حاکمه، جایگاه پیشانگ سیاسی و غیره را مورد مطالعه قرار داده، استنتاجات مشخصی برای پیکار سیاسی در جامعه‌ی ایران دست یافته است. هیچ یک از این آثار و از جمله «تاریخ سی ساله» بری از کثری و کاستی نیست. اما در داوری نسبت به کاستی‌های این آثار، باید شرایط تاریخی نگارش شان را به خاطر آورد. جزئی، «تاریخ سی ساله» را در زندان شاهنشاهی، بر روی کاغذ سیگار، به رشته‌ی تحریر درآورد. در آن شرایط، ابتدا، امکان دسترسی و ارجاع به هرگونه مدرک و مرجعی اگر نتوانیم غیر ممکن، لائق باید بگوییم بسیار دشوار بود. آقای سرکوهی می‌دانند که دستگاه ساواک و گردانندگان زندان‌های شاه، کتابخانه‌ی مجهزی برای پژوهش‌های تاریخی و فرهنگی... و مخالفان سیاسی به وجود نیاورده بودند: اما ایا این را هم می‌دانند که در همان دوران، جزئی کتابخانه‌ی مخفی در زندان به پا کرده بود در برگیرنده شماری از کتاب‌های مارکس، انگلیس و لینین... و این اقدام

آقای فرج سرکوهی به تازگی کتابی نوشته است به نام «یاس و داس، بیست سال روشن‌فکری و امنیتی‌ها» (۴). در درآمد «این نوشتار، نویسنده قید کرده که هدف اش ارائه روابط کانون نویسنده‌گان ایران و اشقیای فرهنگ‌کش در دو دهه گذشته» (همانجا، ص ۷) است. باین حال کتاب حاوی بسیاری حاشیه‌روی‌های است و از جمله، حاشیه‌روی ۴-۵ صفحه‌ای درباره‌ی بیژن جزئی، تاریخچه شکل‌گیری سازمان جهیک‌های فدایی خلق ایران و ویزگی‌های فرهنگی - سیاسی نسلی از میازین که از «انقلاب سفید» در زندان‌ها به اسارت بودند.

به نظر می‌رسد خود آقای سرکوهی هم از توجیه شان نزول حاشیه‌روی خود درباره بیژن جزئی و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ناتوان بوده اند، چراکه از اظهارات خود در بخش پایانی نوشتار با عنوان «تکمله‌ای خارج از متن بصفحه ۲۰» (همانجا، ص ۲۶۵) یادکرده‌اند. ما نیز اتراف می‌کنیم که از علت گریزden آقای سرکوهی به بیژن جزئی و سازمان چریکهای فدایی خلق در میانه بحث پیرامون کانون نویسنده‌گان ایران در شگفتیم. در خلال مطالعه کتاب اما این برداشت دست یافته‌یم که روانشناسی حاکم پریغش‌هایی از نوشتۀ که به فضای زندان و جایگاه جزئی اختصاص یافته، آنکه از حس زیعش، یغش، غیض و گونه‌ای سرخوردگی است. آیا علت حاشیه‌روی را باید در روان شناسی فردی نویسنده، رابطه شخصی وی با دیگر زندانیان و فضای حاکم بر زندان جستجو کرد، یا دلایل دیگری این امر را توجیه می‌کنند؟ پاسخ روشی برای این پرسش نداریم. در هر حال هر آن چه موجب نگارش این حواشی از جانب آقای سرکوهی شده باشد، اکنون که نوشتار ایشان انتشار یافته، ملاک و میزان، مضمون دعاوی ایشان و نه انگیزه‌ی روان شناختی و شخصی ایشان است. قبل از شروع بررسی اظهارات ایشان، مجددًا تاکید می‌کنیم که هدف ما در مقاله‌ای حاضر نه بررسی موضوع اصلی کتاب «یاس و داس» که برداختن به حاشیه‌رویهای کتاب در باره‌ی بیژن جزئی و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران است.

آقای سرکوهی در بازشناسی‌ای فضای فرهنگی زندانهای سیاسی دوران پهلوی دوم و نقش بیژن جزئی این طور اظهار نظر می‌کند: «نادر کسانی در زندان کار فرهنگی می‌کرند. مجید آقا (مجید امین‌موید) مثلاً در زندان عادل آباد شیراز «تاریخ اجتماعی هنر» هاوزر را ترجمه کرد. من داستان و مقاله می‌نوشم و یکی دونفر دیگر. کسانی هم بودند که از همان منظر سیاست روز به فرهنگ گوش چشمی داشتند. آقای بیژن جزئی هم بود که جزووهای سیاسی می‌نوشت. تحلیل‌های قالبی و باب روز: جزووهایی هم دارد به نام «تاریخ سی ساله». روانی نامستند و سراسر اتهام علیه این و آن. یعنی هیچ سند و مدرک و مرجعی. شفاهیات بی‌مأخذ و گاه من در آوردم. نوعی تاریخ نویسی استالینیستی برای تسوبه حسایلهای سیاسی و تشکیلاتی و حقنا شخصی. در داشن گاه همراه فلسفه خوانده بود. نقاشی هم می‌کرد. اما برای جزئی فرهنگ هم چیزی بود در ردیف تبلیغات عوام پسند برای این یا آن برنامه سیاسی. در نوشتۀ ایشان از اتحاد علیه دیکاتوری، تلفیق کار نظامی و سیاسی، اهمیت دادن به کار سیاسی و تشکیلاتی در میان مردم می‌گوید و از نظامی‌گری و یک‌جانبه نگری چریک‌ها انتقاد

مساعدي برای سیاست نادرست شوروی ایجاد کرد انکار کنیم، معتقدیم وظیفه انترناسیونالیستی همان بود که گفتیم<sup>(۴)</sup> مینیم که دایره انتقادات جزئی را به رهبری حزب توده به انفعال این حزب در کودتای مرداد محدود نشده، کل سیاست اتحاد شوروی زیر رهبری استالین را زیر سوال می برد. آیا اظهارات نقل شده از جانب جزئی را می توان با دعاوی غیرمستند اقای سرکوهی تطبیق داد و ایاز داشت که «پیش او (جزئی) در همان محدوده گفتمان قالبی و سطحی و کلیشه ای حزب توده و مارکسیسم روسی مانده است. حتا همین برداشت ها را هم سطحی و ساده کرد بود یا ساده و سطحی فهمیده بود». (یاس و داس، ص ۱۸)

بازخوانی ساده سطح فوق ممکن است که جزئی مدافع پیگیر عدم پیروی از قطبها جهانی (شوری و چمن) و متداد منی مستقل و انتقادی ممتنع بر منافع جنبش رهایی بخش ملی در ایران بود. به اقع نیز یکی از قطبها جنبش نوین چپ ایران، که به ویژه فدایان خلق تجسم آن بودند، علیرغم همه کاستیها و نواقص، پیروی از سیاست عدم تعیت از اقطاب جهانی و مقدم شمردن منافع جنبش رهایی بخش ایران بود. شاید گفته شود که نقل قول مزبور، با دیگر آثار جزئی، به ویژه «تاریخ سی ساله» در تعارض است و به تهایی نمی تواند مبنی مورد اتفاق رای ردد عادی اقای سرکوهی باشد. به ویژه آن که ایشان در اثر خود تنها از «تاریخ سی ساله» نام بردند. با این حال بازخوانی کامل «تاریخ سی ساله» شواهد بیشتری در تایید و تقویت آن چه آورده شد، می آورد. بگذارید به «تاریخ سی ساله» باز گردیدم. جزئی در ازیزیابی رایطه حزب کمونیست شوروی با حزب توده در دوران رهبری استالین، چنین خاطر نشان می کند: «در ایجاد رایطه غلط با شوروی عوامل زیر موثر بود: ۱- فقدان تجارب و شخصیت انتقلابی در رهبری حزب (همانطور که قبلاً یاد شد) ۲- حاکمیت مشی استالین در جنبش جهانی که به صورت تعیت بی قید و شرط احزاب برادر از حزب کمونیست شوروی ظاهر می شد. این عامل دوم دست به دست اعمال اول داد و رهبری بی تجربه حزب توده را به پیروی کوکرانه از حزب و دولت شوروی کشاند. تجارب جنبش های جهانی نشان می دهد که رهبران انقلابی دیگر احزاب کمونیست، علیرغم مشکلاتی که از مشی استالین ناشی می شد، توانستند خود را زیر پیروی بی قید و شرط رهبری شوروی رها سازند و خط مشی خود را علیرغم مخالفت پنهانی و یا ظاهري اتحاد شوروی، دنبال کنند». (۵)

فرودن براین، جزئی در ریشه بیان اشتباهات بینایان حزب توده، باز به نقش مشی استالین باز می گردد و می نویسد: «مهمترین اشتباهات حزب توده در آغاز عبارتند از: ۱- غفلت نسبت به مبارزه ضد امپریالیستی وی اعتنایی به احساسات توده ها نسبت به امپریالیزم انگلیس. ۲- تعیت بی قید و شرط از سیاست شوروی و انصراف از انترناسیونالیزم پرولتاری. در ارتكاب اشتباه اول این عوامل دخالت داشتند: ۱- عدم شناخت اهمیت مبارزه ضد امپریالیستی از جانب رهبری حزب توده و ۲- بی توجهی جنبش کارگری جهان زیر رهبری شوروی نسبت به جنبش های رهایی بخش ملی. ۳- مصالح شوروی در جنگ دوم ایجاب می کرد که به خصوص در سال های اول چنگ ممکن کارگری با انگلستان و آمریکا خلل نماید. امپریالیزم انگلیس به متابه امپریالیزم حاکم در ایران متعدد شوروی محسوب می شد و مقابله با آن مغایر مصالح شوروی بود. تعیت حزب توده از شوروی و عدم توجه به مسئولیت سنگین خود، در به عهده گرفتن رسالت رهبری جنبش رهایی بخش، اورا به انحراف کشاند». (۶)

تمامی نقل قولهای پیش گفته برگرفته از «تاریخ سی ساله» است که به زعم اقای سرکوهی چیزی بجز «شفاهیات بی مأخذ» و «تاریخ نگاری» استالینی نیستند آیا براستی ایشان «تاریخ سی ساله» را خوانده اند؟ اگر پاسخ مثبت است چرا در اظهارات خود نکات یادشده را ملحوظ نکرده اند و به اهتمامات بی پایه اکتفا کرده اند؟ و اگر پاسخ منفی است، چرا در باره ای ازی که طالعه نکرده اند، اظهارات نظر نموده اند؟ ما بر آن نیستیم که به انفعالات بین جزئی از مشی استالین، عقاید و آرای او را خدشناک نماید! در اینجا باید از تاریخ این جزئی رهایی بخش از تاریخ نگاری از «تاریخ نگاری استالینی» در برخورده این یا آن گروه سیاستی در «تاریخ سی ساله» شویم، ما به سهم خود در جای دیگر به کاستی های نقد جزئی از استالینیزم پرداخته ایم! (۷) اما در همه حال محدودیت های تاریخی را هم که در متن آن جزئی به اندیشه و پیکار می پرداخت خاطرنشان کرده ایم. در ک مکبودها و حتا سیستمی های ژرف تر پیش جزئی در برخورد به استالینیزم، امروزه کارچندان دشواری نیست. اما تدوین درخشنان مصیبت های ناشی از چرگی مشی استالین بر جنبش کارگری و جنبش رهایی بخش ملی در ایران توسط جزئی در آغاز ده پیش از این اتفاق به راستی گامی عظیم به پیش بوده است.

حسابیت جزئی به عوارض مخوب مشی استالین تهنا در دو اثر یادشده از وی، یعنی ۱۹۱ بهمن توریک شماره ۵ و «تاریخ سی ساله» مشهود نیست؛ رد بای آن را می توان در بسیاری دیگر از آثار وی سراز گرفت. در بررسی «تضاد کوشوارهای سوسیالیستی با یکدیگر»، جزئی به تأثیرات زیان بار رهبری پدرسالارانه و منفعت جویانه استالین در جنبش جهانی کمونیستی اشاره می کند و می نویسد: «همانطور که در فضول قبل در موارد یاد کردیم، رهبری شوروی در این سالها از انحراف و اشتباه خالی نبود. چه در مورد جنبش ها و چه در مورد کشورها نقش پدرسالارانه شوروی نه تنها به یافتن صحیح ترین اشکال مبارزه در جنبش خلق های مختلف آسیب می رساند، بلکه در روابط اقتصادی و سیاسی این نابرابری باعث نوعی سو اتفاده می شد. رایطه شوروی پس از چنگ جهانی دوم با ملل اروپای شرقی نمونه هایی از این گرایش های نادرست را نشان می دهد. در خواست نفت از جانب شوروی در ایران نیز، از جمله این گرایش هاست. به این ترتیب اتحاد شوروی از موضع برتر خود در میان کشورهای سوسیالیستی و نقش رهبری جنبش بین المللی طبقه کارگر، به سود پیشمرد استراتژی جهانی و پیشرفت برنامه های اقتصادی خود کمک می گرفت. این نتیجه استفاده از عوامل بحث، حتا از جانب احزاب کارگری و رهبری آنها مجاز شناخته می شد و آن را با روابط انترناسیونالیستی پرلوگری توجیه می کردند». (۸) بنا براین جزئی منافع ناسیونالیستی اتحاد شوروی و توجیه این منافع تحت عنوان انترناسیونالیزم پرلوگری را چه از جانب حزب کمونیست اتحاد شوروی، چه از جانب سایر احزاب کارگری، یکی از نمودهای مشی استالین و یکی از علی بروز درگیری در میان کشورهای سوسیالیستی قلمداد می کند. در آثار جزئی همه جا مشی استالین با رفتار پدرسالارانه، تعیت کوکرانه، تحکم واستبداد، سوءاستفاده جویی

ارزند، در تعذیبه فکری بسیاری از زندانیان بی تأثیر نبود. با این حال دشوار نیست تصور کنیم که زندان آریا مهری، کتاب خانه ملی نبود. وانگهی، باید از آقای سرکوهی پرسید که به هنگام نگارش «تاریخ سی ساله»، چند کتاب بر شرطی تحریر درآمده بود؟ «تاریخ سی ساله» با این که گونه ای تاریخ نگاری حزبی است و از غرض ورزی های سیاسی و تسویه حساب های فرقه ای بری نیست: نخستین آثاریست که در باره تاریخ سی ساله آن دوران به نگارش درآمد، نظیر هر طرح جسورانه و نوبایی متشون از کمبودها و کاستی هاست، آن را تنها باید بنیع خام اولیه ای تلقی کرد که اساساً در محدوده «تاریخ شفاهی» قرار می گیرد و از جمله مبتنی بر خاطرات برخی از زندانیان سیاسی مؤثر در ایجاد گروه بندی های سیاسی پس از پرویا شیوه حساب های فرقه ای برخاست. بین جزئی، هرگز این فرست را نیافت که نظری از مجموعی خاطرات شفاهی و مکتبی که در یکی دو دهه پیش از انقلاب انتشار یافته اند، بهره مند شود، اما او دست کم سه دهه پیش از حرکت کونی جامعه ای ما برای کندوکاو و هویت یابی تاریخی خود، در این راستا عمل کام برداشته بود.

جزئی، با تجربه و دانش عمیقی که نسبت به دیگر مبارزین آن سالها داشت، این ضرورت را تشخیص داده بود که باید نسل جوانی از مبارزین که نظری اقای سرکوهی از بضاعت فرهنگی و سیاسی ناچیزی برخوردار بودند، بتواند با خواندن آن «جزوات سیاسی» پیچیدگی های شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی عرصه مبارزاتی خود را باز بشناسد، و خام لانه نپندازد که با خواندن چند رمان انقلابی نظیر «مادر» چه «مادر» برش، همان جا، ۲۰ قابل بر اهلیبی برای شرایط ایران است. پس بر بین جزئی حریجی نیست اگر «تاریخ سی ساله» اش فاقد سند و مدرک و مرجع و مبتنی بر «شفاهیات بی مأخذ» است: اما لااقل سه دهه پس از شهادت جزئی، در شرایط آزاد خارج از کشور که امکان هرگونه دسترسی به هر گونه منبع و مأخذ، و بهره گیری از حافظه های جمعی دیگر زندانیان سیاسی موجود است، پرسیدنی است که چرا آقای سرکوهی در طرح دعاویش پیرامون آراء جزئی، تاریخچه ای سازمان فدایی، و نسلی از مبارزین سیاسی که در زندان های رژیم پهلوی در بند بود به «شفاهیات بی مأخذ» و اغلب من در اورادی بسته می کند.

### الف) جزئی، استالینیسم، و تاریخ فویسی استالینی

آقای سرکوهی مدعی است که «تاریخ سی ساله» نوعی «تاریخ نویسی استالینی» است و «رهبران سازمان ها و انوریته های زندان و از پسرخانه های سیاسی بیشتر به کمیسرهای حزبی شbahat می برپارند تا وشفعکارانی اهل اندیشه ورزی و چون چرا» (همانجا، ص ۱۸-۱۹) تاکید از ماست. آقای فرج سرکوهی که خود را از زمرة «روشنفکران اهل اندیشه ورزی و چون چرا» قلمداد می کند، در هیچ کجای کتاب اشاره نمی کند که در ارتباط با چه جریان یا گروهی در دوران پهلوی دوم دستگیر و زندانی شد و از چه مرام و سیمای مسلکی برخوردار بود؟ تا آنجا که ما می دانیم ایشان ارتباط با یکی از تندروترین چرگاه های چپ آخراهای دده چهل خوشبینی دستگیر و زندانی شد و قاعدتاً نباید در دوران زندان شان از مخالفین اندیشه مانوسه دون یا استالینیزم بوده باشد. طرح این پرسش و یاداوری این نکته دارای اهمیت ویژه ای است، چرا که امروزه انتقاد از استالینیزم و دیدگاری بر میراث و تکاری بر چندان جسارت آمیزی نیست. حال آن که اگر به سالهای چهل و پنجاه خوشبینی در جویی، ملاحظه می کنیم که عقاید استالین و مانوشه دون از نفوذ قاطعی در فرهنگ عمومی چپ ایران برخوردار بود، و انتقاد از مانوشه دون به طور اولی از انحرافات استالینی نه تنها رایج نبود، بلکه کاری مخاطره آمیز بود و متنضم خطر انزواج سیاسی در میان مبارزین و فعالین سیاسی آن سالها.

پرسیدنی است که موضع بین جزئی در دوران مزبور پیرامون مشی استالین کدام بود؟ بگذارید به استاد و مدارک این فرجه نفوذ نمایم. در میان این اسناد، مقدمتاً از «جمعبندی مبارزات سی ساله آخر در ایران، بخش اول، ۱۹ بهمن توریک شماره ۵» انتشارات ۱۹ بهمن، دی ماه ۱۳۵۴، آغاز می کنیم.

مطالعه این اثر، تردیدی بجای گذارد که جزئی یکی از منتقدان پیگیر شیوه حاکمیت و رهبری استالین در جامعه شوروی، و نیز شیوه رهبری وی در قبال سایر احزاب کمونیست و همچین روش او در قبال انقلاب ایران بوده است: به عنوان نمونه، وی در رد تر «سوسیال امپریالیزم» مطروحه از جانب حزب کار آلبانی (به رهبری اتورخوچه) و سپس حزب کمونیست چین که به موجب آن مصوبات کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی مینیم «منافع کودتاگران رویزیونیست خروشچفی» عليه «مشی مارکسیستی - لینینیستی رفق استالین» «قلمداد می شد، می نویسد. «مطالعه امیتیاز نفت شمال، سرهم بندی کردن فرقه دمکرات و راند این فرقه به سوی حاکمیت بدون ریشه جدی، تاخیر در خروج ارتش سرخ از ایران به خاطر ایجاد جریان هایی برای پر کردن خلاء ناشی از خروج، مذکور با قوام و نتیجه این مذاکرات و بالاخره بازداشت نیروهای داخلی یعنی فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان از برخورد نظامی با ارتش مرکزی در پایان ماجراجی فرقه، اشتباهات جبران ناپذیر شوروی در ایران بود که از این تحریک شدید از این اتفاق به ریشه جدی، تاخیر در خروج ارتش سرخ از ایران به خاطر ایجاد جریان هایی برای پر کردن خلاء ناشی از خروج، مذکور با قوام و نتیجه این مذاکرات و بالاخره بازداشت نیروهای داخلی یعنی فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان از برخورد نظامی با ارتش مرکزی در پایان ماجراجی فرقه، اشتباهات جبران ناپذیر شوروی در ایران بود که از این تحریک شدید از این اتفاق به ریشه جدی، تاخیر در خروج ارتش سرخ از ایران به خاطر ایجاد جریان هایی برای پر کردن خلاء ناشی از خروج، مذکور با قوام و نتیجه این مذاکرات و بالاخره بازداشت نیروهای داخلی یعنی فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان از دوره تحت رهبری استالین را بدون انتقاد اساسی می پذیرند. ما تردید نداریم که شوروی ملزم به تخلیه ایران بود. ما معتقدیم که شوروی می پایایست در ایران چنان سیاستی در پیش می گرفت که بدون تاخیر می توانست ایران را ترک کرده و افکار اعمومی را بر ضد خود نشواند. ما معتقدیم که شوروی می پایایست در ایران از هرگونه نفع طلبی مصون مانده و به جای کسب امتیاز نفت، جریانهای چپی را به مبارزه بر ضد امیتیازات انگلستان رهمنون می گشست. در این صورت حاصل ورود ارتش سرخ به ایران رشد یک جنبش ریشه دار و متنکی به خود کارگری در راس جنبش رهایی بخش ملی بود. بی اینکه بخواهیم ضعفها و نارسایی های جریان های داخلی را که زمینه

تا آنجا که ما می‌دانیم، آثار برشت و از جمله نمایشنامه «مادر» وی در دوران رژیم شاهنشاهی از جانب گروههای تاثیری (به همت افرادی چون محسن یلفانی، ناصر رحمانی نژاد و...) که از همان نسل مبارزینی بودند که با راه مورد تقدیر آقای سرکوهی قرار گرفتند، به روی صحنه آمدند، در میان جنبش چپ آن سالها، برشت نه ضد کمونیست، و نه عامل C.I.A. تلقی می‌شد. بلکه به عنوان یک نویسنده و نمایشنامه‌نویس صاحب سبک در تئاتر و مدافع ارزش‌های چپ از اخترام بالایی برخوردار بود. قصد ما آن نیست که پیشاپیش منکر آن شویم که احتمالاً برخودهای شخصی بین آقای سرکوهی با این یا آن کس در زندان به قوی نیویسته و مجادله‌ای درباره جایگاه برشت پیش نیامده است. این به عهده آقای سرکوهی است که شواهد احتمالی خود را در این خصوص نقل کند. ولی تا آنجا که به جو غالب در میان نیووهای چپ آن سالها مربوط می‌شود، ادعای آقای سرکوهی بایه و اساس است.

اما در بربط با «سند» اقامه شده در باره بیان جزئی، پرسیدنی است که در کامیک از «نوشههای» وی، «متغیرانی چون پل سوئیز و بتلهمی و هربرت ماکوزه ووو به تحفیر مارکیستهای آمریکایی لقب گرفته‌اند؟» تقاضای ما از آقای سرکوهی این است که لطف بفرمایند و آن نوشته‌ای که جزئی در آن «پل سوئیز و بتلهمی و هربرت ماکوزه ووو به تحفیر مارکیستهای آمریکایی لقب گرفته‌اند» را معرفی نمایند. ما البته پیشاپیش اعلام می‌داریم که چنین نوشته‌ای وجود خارجی ندارد، و آقای سرکوهی دست به جعل سند زده‌اند.

از آنجا که آقای سرکوهی ۱۳۷ خود را در عنوان «کمیسر حزبی کم سواد» بشناسند، بنابراین باید او را سرسپردی رئالیسم سوسیالیستی روسی قلمداد کنند: «تا زنده بود در زندان رهبر بود. مستبد بود و عوام فربی. با هوش بود و مقاوم بود مبارز و رزمده و سازمانده. در ادبیات و هنر، به اقتضای زمان و زمانه، کپی کمیسرهای حزبی کم‌سوسادی بودکه به دلیل موقعیت سیاسی‌شان بر فرهنگ حکم میراند و اهل اندیشه و پرسش را تاب نمی‌آورند. دست بالایی داشت در فضاسازی و اینک زدن علیه دیگران. هرجا که او بود هرچه جز رئالیسم سوسیالیستی روسی بایکوت می‌شد.» (همانجا، ص ۲۶۷، تاکیداها از ماست). آیا آقای سرکوهی می‌تواند یکی از مستدات خود را درباره جانبداری جزئی از «رئالیسم سوسیالیستی روسی» بازشناسند؟

ایشان در جای دیگری از کتاب خود اشاره‌ای گذرا دارند به این واقعیت که بیان جزئی «نقاشی هم کرد». (همانجا، ص ۱۸). ما با خود می‌گوییم شاید ایشان به دلیل عدم علاقه به «جزوات سیاسی» در زمینه‌ی آفرینش ادبی و فرهنگی به نقد دقیق و جدی روی آورند. بیوهود است: «جه، این انسان «أهل اندیشه و پرسش» زحمت مرور کردن تابلوهای جزئی را هم به خود روا نداشته است. در کجا «حلاج»، «رخش»، «زندانی»، «زن مست»، «مشایش دودی»، «قلعه جزن» یا «سیاهکل» می‌توان جای بایی از «رئالیسم سوسیالیستی روسی» سراغ گرفت؟ بگاراید چکیده آنچه راکه میهن جزئی درباره تهیه این تابلوها گفت، بباوریم: «در قم، بیان در یک سلوول انفرادی زندانی بود، معنالک این خود مزیتی بود برای نوشتن و نقاشی کردن... بیان در هنرستان کمال‌الملک تحصیل کرده بود و به فراگیری روش‌مند و علمی این رشته از هنر برداخته بود. علاوه‌ی زیادی به کار امپرسیونیست‌ها و از جمله گوگن و وان گوگ داشت. به شیوه فیگوراتیو کار می‌کرد و نقاشی‌هایش به سبک سمبولیسم و امپرسیونیسم بود. کارهای زیادی هم در پرتره دارد. پرتره‌های بی‌شمایر از زندانیان عادی قم کشید. سیاه‌قام کار می‌کرد. تصویری هم که از خودش کشیده از روی آینه - سیاه قلم است. خوشبختانه اکثر این آثار در ایران محفوظ است. یکی از تابلوهای سیارجالب و ماندنی بیان، تابلوی «حلاج» اوست که من از لحظه اول شاهد خلق آن بودم... «رخش»، «زندگی»، «سیاهکل»، «زندانی»، «زن مست»، «مشایش دودی» و «قلعه جزن» هم دیگر از آثار با ارزش از در این دوره هستند. بعد از انقلاب سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نماشگاهی از آثار نقاشی او ترتیب داد. در این نماشگاه بیش از ۸۰ تابلو به نمایش گذاشته شد. اما تابلوی «حلاج» را در این نماشگاه نگذاشتند. دلیل شان این بود که تابلو ایده‌آلیستی است. سعی کردم مسئول مربوطه را قانع کنم که داستان حلاب بالاتر از مسئله ایدئولوژی هاست. حتی مقداری از صحبت‌های بیان را درباره «حلاج» و چند و چون خلق آن را برایش بازگردانم، مطلقاً بی‌فایده بود. می‌گفت: «من می‌فهمم شما چه می‌گویید. اما، خب، همه که نمی‌فهمند، بهتره کاری نکنیم که تو ش خرف در بیاد». به این ترتیب تابلو در خانه‌اندی شد.» (۱۰)

برای آگاهی آقای سرکوهی باید بگوییم که بیشتر نقاشی‌های بیان جزئی متاثر از امپرسیونیسم و سورئالیسم است و بسطی به «رئالیسم سوسیالیستی روسی» ندارند. در واقع همان برخورداری که پس از انقلاب به هنگام برگزاری نماشگاه از جانب سازمان فدائی با تابلوی «حلاج» شد، پیش از انقلاب، در زندان، و در زمان حیات جزئی، از جانب تصاری از هم‌بندی‌هایش چه از موضوع چرب‌روانه و چه از موضوع راست با شخصیت وی صورت می‌گرفت. بیان جزئی بارها به دلیل انتقاد از فرهنگ مانویستی و چرب‌روانه درزندگی نوع کمون، و نیز در برخورد با فضای زندان در مطان اتهاماتی از قبیل راست روی، تعلقات بورژوازی به همسر و خانواده و زندگی «چوچ بختیار»ی... و متمم شده بود. (۱۱)

نقش رهبری جزئی در زندان به هیچوجه به معنای حاکمیت او در زندان یا تعیین جوانان انقلابی و پرشور زندانی از وی به عنوان «مستبد» بودا همگان مجمله مختلفین جزئی بر توانایی‌های وی هم از حیث دانش و هم از حیث تحریره اذاعان داشتند. این فاصله فکری و تجربی بین وی و نسل جوان انقلابیون در زندان، خود موجب کچ فهمی‌ها و تنشی‌هایی بود. اگر جزئی درسالهای چهل و پنجاه بر محدودیت‌های مانویسم و مشی استالین و تاریخ مسدساله‌ای اخیرش، مبنای شناخت عمیق از شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی ایران و تاریخ مسدساله‌ای مبارزه سیاسی را به مثالیه یک پیکار اجتماعی و نه ویوارویی پیش‌نهاد با هیئت حاکمه در کمی کرد، نسل مبارزین در زندان که دانشی اندک داشتند، یا بسیاری از دیدگاه‌های جزئی را حمل بر «راست‌روی»، «لیبرالیزم»، یا «تدوهدای بودن» وی می‌کردند. با این همه جزئی به عنوان یک روشنفکر انقلابی و یک رهبر واقعی جنبش نوین چپ ایران هرگز به تحقیر نسل انقلابیون در زندان نهاده است؛ چه به خوبی می‌دانست که علیرغم تمامی خار و زیل‌ها، این آن نسلی است که علیرغم جوانی و بی‌تجربگی، به رژیم پهلوی، به حزب توده، به اتحاد شوروی نه

ملی، تشویق چاپلوسی و فرمابندهای مترادف است. همان طور که پیشتر اشاره کردیم، جزئی ضمن تأکید بر لزوم اتحاد در جنبش جهانی کارگری، هرگونه تمایل به ایجاد «رهبری واحد» در این جنبش را مردود نموده، بیگرنه از استقلال جنبش کارگری و رهایی بخش ایران از هرگونه «قطب جهانی» جانبداری می‌کرد و در این راستا نه تنها حزب توده، بلکه کلیه جریانات مانویست را مورد انتقاد قرار می‌داد.

او در یکی دیگر از نوشته‌هایش، به بررسی انتقادی گرایش‌های مانویستی پرداخته و به ویژه فقدان تکرش انتقادی آنان را نسبت به مشی استالین به سخره می‌گیرد: «در برخورد با سائلین بین المللی، این پرسوهه دنیاله روی بی چون و چرای سیاست و شعارهای جزب کمونیست چین اند. اینها عملاً تمام مناسبات احزاب کمونیست را با حزب کمونیست شوروی در زمان استالین صحه میگذارند و امروز همان رسالت را برای حزب کمونیست چین و رهبران آن قائلند. عجیب است که این سرسپردگی غیرمارکسیستی در جنبش خلق ما با تمام خصوصیات مضحك آن باید تکرار شود.» (۹)

هنجانی که بیان جزئی بر این نکته‌ها انگشت می‌گذشت، سی و چند سالی پیش نداشت. آرزو و تلاش مستمرش در زندان این بود که امثال آقای سرکوهی بتواند علاوه بر خواندن «مادر» پرداخت با تاریخ و فرهنگ کشور خود، نیز با چون و چرای سیاست و سوسیالیستی جهان آشنا شوند و کتاب سرخ مانو را مجهون آیات منزل و یا اوراد و طسلمات برای رفع هرگونه ابورتونیسم و حل هر مساله سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عرضه نکنند. افسوس که آقای سرکوهی هرگز حتم مطالعه‌ای این آثار را به خود ندادند و بچای اندیشه و وزیری و چون و چرا، به اینک و پرچسب زدن اکتفا کردند. یکی از این پرچسب‌ها «تاریخ نگاری استالینی» جزئی است.

مهمترین ویزیگ تاریخ نگاری استالینی بیگانگی آن با تاریخ، فهم و ادراک شرایط بروز تاریخی پدیده‌ها و اندیشه‌هاست. این نوع تاریخ‌نگاری که تاریخ را به مبانی ایزاری چهت توجیه موضع سیاسی - عقیدتی، ویا حتی غرض ورزیهای شخصی می‌شوند. در صورت تعارض آشکار واقعیات تاریخی با موضع مزبور، از دستبرد پیش مزبور، از اعقایات، جعل و انکار آنها ایزی ندارد. از این‌جا «تاریخ سازی» یا بهتر بگوییم بروندمسازی، جایگزین پژوهش و کندوکا و تاریخی می‌گردد. از آنجا که احکام این «دادگاه تاریخی» پیشاپیش صادر شده‌اند، هرگونه شبهه، تردید، گفتگو، مجادله و کنکاش، تعمق و غور ورزیدن زائد است و بچای استدلال، احکام حاضر و آماده به مدد ایقان و اعتقاد پیش کشیده می‌شوند. در این گونه تاریخ‌نگاری، شویتی آشکار فیما بین قوای اهورایی و اهریمنی به چشم می‌خورد، «محکوم» این دادگاه تاریخی، باید مظہر همه شراثتها و رذالتها تلقی شود، و دادستان، مظہر نور و معرفت و فضیلت‌ها بدینسان بود که تاریخ نگاری استالینی به انکار کلیه خدمات ترسکی، زینوویف، کامانف، بوخارین، رادک و ... در رهبری و تداوم انقلاب اکتبر برخاست، و هرگونه انتساب آنان را به لنین و حزب بشویک منکر گشت؛ در این راه تا آنجا پیش رفت که حتا تصاویر آنان را در عکس‌های مشترک با لنین حذف کرد.

به تاریخ‌نگاری آقای سرکوهی در «داد و پاس» هم اگر نیک بینگریم، ملاحظه می‌کنیم که او در حق بیان جزئی همان روشی را به کار می‌گیرد که تاریخ‌نگاری استالین در مقابل مخالفان! در چهار، پنج صفحه‌ای که به بیان جزئی اختصاص داده‌اند، هیچ کجا به شرایط تاریخی که جزئی در آن به اندیشه و پیکار پرداخته، اشاره‌ای نیست. بر عکس در این چهار صفحه بیش از چهل گونه اندک و پرچسب در ذم جزئی ردیف شده است که هیچ یک از آنها نیز جز «شفاهیات بی مأخذ» نیست. ایشان از جزووهای سیاسی جزئی به عنوان «تفحیل‌های قالبی و باب روز» و از بیشان به عنوان «گفتمان قالبی و سطحی و کلیشه‌ای حزب توده و مارکسیسم روسی» و حتی بدتر از آن، شکل ساده شده و سطحی فهمیده شده «گفتمان مارکسیسم روسی» نام می‌برند، بی‌آنکه هیچ سند و مدرکی ارائه دهند. شخصیت بیان به مثابه «کمیسر حزبی» (ص ۱۹) یا «کمیسر حزبی کم سواد» (ص ۲۶۷) «مستبد و عوام‌فرب» (ص ۲۶۷)، «موقع شناس و زرینگ» (ص ۲۶۶) یا «موقع سوار» (ص ۴۶۶) و بکار گیرنده «شیوه‌های استالینیستی» (ص ۲۶۷)، «موقع شناس و زرینگ» (ص ۲۶۶) ترسیم شده. تنها صفت مشتبی که برای بیان عنوان شده عبارت است از مقاوم و مبارز» (ص ۲۶۷).

اما در باره جایگاه بیان جزئی در سازمان فدائی، آقای سرکوهی به همان سبک و سیاق استالین در برخورد به مخالفین، نه تنها نقش بیان دررهبری این سازمان را منکر می‌شود، بلکه اساساً عضویت بیان را در سازمان فدائی زیر سوال می‌پرسد: «حتی تاریخ‌نگاری استالین مغلوب شد تا رهبری او (بیان جزئی) را بر سازمانی که عضو آن نبود مشروعت بخشدند.» (پاس و داس ص ۷، ۲۶۶-۲۶۷، تاکید از ماست). و چنین ادعا می‌کند که سازمان فدائی از ترکیب گروه جزئی - ظریفی با گروه پویان - احمدزاده به وجود نیامده (همانجا؟ ص ۲۶۶-۷). استالین در برخورد به مخالفین، نه تنها نقش بیان دررهبری این سازمان را منکر می‌شود، بلکه اساساً عضویت بیان را در سازمان فدائی زیر سوال می‌پرسد: «حتی تاریخ‌نگاری سازمان فدائی را مغلوب شد تا رهبری او (بیان جزئی) را بر سازمانی که عضو آن نبود مشروعت بخشدند.» (پاس و داس ص ۷، ۲۶۶-۲۶۷، تاکید از ماست). و چنین ادعا می‌کند که سازمان فدائی از ترکیب گروه جزئی - ظریفی با اکبر صفائی اشیانی از بازمانده‌گان گروه جزئی - ظریفی در عملیات سیاه‌اکل نقش اصلی را ایفا کردند، اما حتی نظریه علی اکبر صفائی مندرج در رساله «آن چه یک انقلابی باید بداند.» چندان ربطی به آقای بیان جزئی نداشت (همانجا، ص ۲۶۶-۷). به یک کلام، جزئی نه رهبر فدائیان بود، نه عضو فدائیان و نه نقشی در تدارک نظری و عملی سیاه‌کل داشت!!

تاریخ‌نگاری آقای سرکوهی به انکار واقعیت جزئی خلاصه نمی‌شود. سرکوهی مصر است که جزئی اصلاً روشنفکر هم نبود. طبعاً اندیشه‌ورزی و چون جرا دشمنی داشت و یک اندیشه‌ورزی کم سواد» بود. طبعاً برای اثبات این حکم نیز، سندسازی لازم است و از این‌جا آقای سرکوهی این سند عجیب و غریب را اقامه می‌کند: «قسم و آیه که بر پرست نه فرد کمونیست بوده و نه عامل» (C.I.A.). به خرج کسی نمی‌رفت. وقتی اتوریته بسیاری از زندانیان غیرتوده‌ای، آقای بیان جزئی، در گفته‌ها و نوشته‌های خود بزرگان نظری چپ جدید آن روزگار، متفکرانی چون پل سویزی و بتلهمی و هربرت ماکوزه و ووو را به تحقیر مارکسیست‌های آمریکایی لقب گرفته‌اند. مادر تکلیف اثمار بزرگ ادی و فلسفی که هیچ تکلیف مادر را بیان می‌کردند. تنها مادر دنیا همان «مادر گورکی» بود و بس. (همانجا، ص ۲۰-۱۹، تاکیدات از ماست).



ما با استناد به نوشهای جزئی نشان خواهیم داد که تمام تلاش‌وی در زندان برای ارتقاء داشت نسل جوان اقلایی و اصرار او بر اهمیت اموزش توریک و روشگری سیاسی از اعتقاد عمیق او به نقش روشنفکران در جنبش اقلایی سرجشمه می‌گرفت. برخلاف ایده‌های رایج دهه‌های چهل و پنجاه در تحقیر روشنفکران که باستایش از خلق‌گرایی و کارگرگردگی، و با تقدیس عمل‌گرایی و کمپهای دادن به امر طالعه و کار توریک مشخص می‌شد، بین جزئی همواره از ارزش روشنفکر و کار روشنفکری در جنبش اقلایی تاکید داشت.

جزئی خود یک روشنفکر بود، یک روشنفکر اقلایی. نسبت به این جایگاه هم توهی نداشت؛ همچنان که به ترکیب روشنفکری جنبش اقلایی که در پایانه دهه چهل به میدان مبارزه با دیکتاتوری شاه پاگداشته بود، توهی نداشت. هرچند که شرکت کنندگان در این جنبش رفته رفته به انکار هویت روشنفکری خود پرداختند، جزئی برای کوشندگان این جنبش بود که می‌نوشت و آنها را به روشن‌بینی و یگانگی با هویت روشنفکری خویش فرا خواند:

«در شرایط حاضر روشنفکران اقلایی مشخص ترین نیروی بالفعل به حساب می‌آید. از این نیرو به مثابه اهرمی برای به حرکت درآوردن نیروهای توده باید کمک گرفت... و این امری استثنایی در جامعه ما نیست. نه فقط در جامعه‌های استعمارزده که در آنها طبقه کارگر از عقب‌ماندگی نسیی رنج می‌برد و خرده بورژوازی نیروی عمدۀ اجتماعی را در قبال ضعف نسیی طبقه کارگر تشکیل می‌دهد؛ بلکه حتی در کشورهای سرمایه‌داری روشنفکران اقلایی نقش پیشانگ را در جنبش اقلایی ایفا کرده‌اند.» (۱۳)

و درجای دیگر می‌نویسد:

«ما با همین نیروی بالفعل که عمدتاً روشنفکران اقلایی را در برمی‌گیرد، مبارزه را شروع کردیم و در این مرحله می‌توانیم با همین نیرو مبارزه را ادامه دهیم. ولی تردیدی نداریم که با این نیرو به پیروزی نخواهیم رسید.» (۱۴)

به خاطر دل‌گرانی از کارگرگردگی مین روشنفکران اقلایی بود که می‌نوشت: «جزایران‌ها و جنبش‌های روشنفکری می‌توانند به جنبش‌های دیگر مردم و از جمله کارگران کمک کنند. این کمک نه از میان کارگران و «کاردارسازی» از آنها نیز خدمتی به جنبش رهایی بخش و به سهیات گیری از میان کارگران و «کاردارسازی» از آنها نیز خدمتی به جنبش رهایی بخش و به طبقه‌کارگر نخواهد کرد. تشکیل گروه‌های سیاسی - صنفی در میان کارگران، کار خود کارگران آگاه است. روشنفکران از راه حرکات جمعی، اعتراف‌هایی عمومی و ابزار همدردی و همبستگی نسبت به کارگران می‌توانند به پاری کارگران بستابند...» (۱۵)

و باز می‌نویسد:

«ایجاد پایگاه‌های کارگری از جانب روشنفکران در میان طبقه کارگر برای نفوذ در این طبقه با تاکایی صریح‌تری رو به رونمایش شود. تاکون می‌شاهد کوشش‌هایی در این زمینه بوده‌ایم. همچنان که در مورد دهقانان، روشنفکران با لباس مبدل در میان خلق می‌رونده و پیدیده نارومندیم را که یکبار در خاطره جنبش کارگری زنده می‌سازند... در مورد کارگران باید بگوییم که روشنفکران در لباس مبدل هرگز از جانب کارگران پذیرفته نخواهد شد. این کوشش‌ها حتی شناخت زندگان از طبقه کارگر و خصلت مبارزاتی و روحیه اقلایی این طبقه به روشنفکران نخواهد داد. زیرا خصوصیات ارزش‌نده و اقلایی این طبقه سروکوتگی این طبقه بلکه در حالات رزم‌ندگی و تشکیل و تهائی آن اشکار می‌گردند... نتیجه این نحوه نفوذ در میان طبقه کارگر اغلب بدینه و بی‌اعتقادی به توده و روی‌گردان شدن از مبارزه است. در مواردی نیز این گونه تماس با طبقه کارگر در روشنفکرانی که آگاهی ایدنولوژیک ناقصی دارند باعث برداشت بورژوا لیبرال‌مالانه شده از دیده گاه انجمنهای خیریه به طبقه فقیر، درمانده و رنجور کارگر می‌نگرند. همه این کوششها از مبارزه جدی در راه آگاه ساختن طبقه کارگر و نابود ساختن دشمن طبقاتی فاصله زیادی دارد و بهره‌های از مارکسیسم - لینینیم نبرده است.» (۱۶)

جزئی تنها دل‌گران کارگرگردگی روشنفکران اقلایی ایران نبود، وی نسبت به عدم شناخت آنان از وضعیت جامعه و ذهنی گرایی شان نیز نگران بود و هشدار می‌داد که: «رقابی که در خارج به سر می‌برند، اغلب هنگامی که برای یک مبارزه واقعی به داخل آمده خود را به خطر می‌اندازند، شناختشان از جامعه و شرایط مبارزه نادرست از آب در می‌آید.

گفته و در راه ساختن جریان چپی سمت مستقل، اصلی، مردم‌دوست. او قوای فکری و معنوی خودرا در جهت ارتقاء این نیروی چپ قرارداد و امید داشت که با اتکان به این نیرو و نه انکار آن، چپ ایران در مسیری هرچند پردرد با رنج و برفراز و نشیب، اما استوار بازسازی شود. از این رو جزئی به عنوان یک رهبر مستول نه تنها زیر فشار استبداد و زندان قرارداشت، بلکه همچنین به خاطر فشار ناشی از تعصبات، با تنگ‌نظری‌ها و چهالت‌های باران خویش دست به گریبان بود. علی‌رغم این، روش برخورد جزئی با باران دریند زمین تا آسمان با برخورد امروزه آقای سروکوهی با آن نیروی چپ متفاوت است. اولی به شناخت شرایط تاریخی بروز و رشد آن نیروی چپ نیز تغییر آن را در این چهارچوب مورده انتقاد قرار می‌داد، حال آنکه دومی سه دهه پس از آن دوران، تحت عنوان مبارزه با «تاریخ نگاری استالیستی» به تخته‌نامه و تحقیر آن نیروی چپ کمر بسته است، بی‌آن که نقش خودرا در آن مجموعه به خاطر آورد.

جزئی البته در زندان «جزوه‌های سیاسی» می‌نوشت، اما این به معنای بی‌توجهی او به فرهنگ، متون و ادبیات نبود. در بالا به آثار نقاشی او اشاره کردیم، ولی فعالیت هنری - ادبی جزئی به این حوزه محدود نمی‌شد. مینهن جزئی درباره نوشهای ادبی جزئی که در زندان قم تهیه و به بیرون راه یافته، گزارش می‌دهد: «در دفتر خاطرات سال ۱۳۷۴-۱۳۸۴ نقدی بر کتاب غرب زدگی آل احمد نوشته بود که واپسگرایی و دید سنتی اورا مورد انتقاد قرارداده بود. همچنین داستان‌های کوتاه پنچ‌شش صفحه‌ای داشت که نام دوتا از آنها را به خاطر سپردم. یکی رطیل که هذیان شخصی شکنجه شده در خواب بود، و دیگری اسب چوبی که داستانی لفظی بود؛ بیشتر شبیه داستانهای کافکا، بهترین و بزرگترین اثر او رمانی بود حدود هشتمصفه؛ رمانی تاریخی، عشقی که وقایع آن در متن مسائل سیاسی کشور، از مشروطیت تا ۲۸ مرداد، به وقوع می‌پیوست... بیشتر می‌خواست این اثر را که بیش از پنجاه پرسنار نداشت، مرچه زودتر تمام کند که او را به زندان اوین و سپس به قصر منتقل کردند) (۱۳۴۹)، از او شانزده نامه عاشقانه به دستم رسید. به اضافه نامه‌ای که از زندان قصر به بیرون فرستاده بود، و شرح حمله کماندوها به داخل زندان و شرح بازجویی‌های مجدد خودش و سایر هم‌پروندهای هایش بود. نامه‌های خصوصی بیشتر را در سال ۱۳۵۸-۱۳۵۹ داشت که نام دوتا از آنها به در خواست کانون نویسنده‌گان در اختیار آنها قراردادم. کانون در صدد بود به تدبیر نامه‌ها را چاپ و منتشر کند. یک روز عصر که به خیابان اردبیله‌شست، که محل اجتماع دوستان و رفاقتان و کانون بود رفت، سعید سلطان‌آپور را دیدم که داشت نامه را می‌خواند. وقتی مرد گفت مینه من نمی‌دانستم که بیش از شاعر هم بود. نوشهایش بیشتر حالت شعر دارد، خصوصاً آن نامه‌اش «اعتراف». در حالیکه چشمهاش از اشک پر شده بود، از فقدان او ابراز تأسف می‌کرد و می‌گفت چنین نامه‌هایی در جنبش چپ ایران بی نظر است... خاتم هما ناطق که در آن مقطع عضو کانون بود، یکی از کسانی است که کلیه نامه‌ها و دست نوشهای های بیشتر و تز بایان نامه تحصیلی او را به نام نیروها و هدف‌های انقلاب مشروطیت خوانده و از روی نامه‌های عاشقانه بیشتر با خط خودشان که بیش از نامه‌ها را همراه خود به خارج از کشور آورده و در سال ۱۳۸۲ در جنگی به نام زمان نو منتشر کردند... یکی دیگر از آثار بیشتر که آن هم در زندان نوشته شد، داستانی است به نام داستان بایک و مازیار. این داستان سفر شش کودک است که در حال قایق‌رانی در دریا گم می‌شوند؛ اما روحیه خود را نمی‌بازند و با تلاش شباه روزی راهشان را به ساحل پیدا می‌کنند و در آنجا خانواده‌های خود را در انتظار می‌پیشند. این کتاب را برای چاپ به یکی از بنگاه‌های انتشاراتی تهران داد؛ ولی از سال ۱۳۶۰ که ناجار به ترک ایران شدم، از سرنوشت آن خبری نداشتم. هرچند که امید بازیافتمن آن را تنووز از ستد ندادم،

مقاله «بیچاره چه زود جوانمرگ شد» را هم در زندان قم نوشت. این مقاله که درباره پرویز نیکخواه است و چرخش سیاسی صدوهشتاد درجه‌اش، زیر عنوان مهره شترنچ پس از انقلاب در کتاب جمیعه منتشر شد. پس از آغاز بورس و حشیانه رژیم جمهوری اسلامی به نیروهای مخالف در نیمه سال ۱۳۶۰ و با حمله‌های فاشیست گونه حکومت به منازل، نامه‌های بیشتر و هر یادگاری که از سال ۱۳۳۵ بدان سو از او داشتم و حفظ کرده بودم را (مثل کارتهای تبریک و نامه‌های خصوصی که پیش از ازدواج مان برام نوشته بود) همراه با رمان ناتمام بیشتر و نامه‌های زندانیش به منزل یکی از اقوام بردم و در باعجه خانه‌شان جال کردم. آنها پس از این که خبر دستگیری برادرم بهمن را می‌شوند و می‌فهمند که پاسداران همه جای خانه اورا گشته‌اند و حتی باعجه خانه‌شان را هم زیر و رو کرده‌اند، همه آثار بیشتر را از دل خاک پرین می‌کشند و در بخاری منزل می‌سوزانند.» (۱۲)

اگر به دنبال واقعیت‌های تاریخی باشیم و استناد، مدارک و منابع را ملاک قرار دهیم و در کار پرونده سازی و تسویه حساب‌های شخصی نباشیم، بیشتر جزئی را نه یک «کمیسر سیاسی کم سواد» که یک روشنفکر اقلایی و یک اندیشمند چپ‌زمان خود می‌شناسیم. کسی که عشق در وجودش شرایط می‌کشید، زندگی را دوست داشت، اهل هنر و ادبیات بود و به شناخت جامعه و فرهنگ خود کم همت بسته بود تا راه پیشرفت جامعه ایران را به سوی آزادی و سوسیالیسم هموار نماید.

**ب) بیشتر جزئی و جایگاه روشنفکران در جنبش اقلایی**

اقای سروکوهی در چهار، پنج صفحه‌ای که به نقش جزئی در زندان اختصاص داده بارها مدعی شده است که جزئی، روشنفکری و اندیشورزی را تحقیر می‌کرد: «رهیان سازمان‌ها و اتوریتهای زندان و از جمله آقای بیشتر جزئی بیشتر به کمیسرهای جزیی شباخته می‌برندند تا روشنفکراتی اهل اندیشه ورزی و چون وچرا. فرست و اهل هنر و ادبیات بود و به شناخت جامعه زندان را چنان ساخته بود که هرچه را که در قالب‌های تنگ‌نظر ایشان نمی‌گنجید با انگاه‌های چون فرهنگ خردبودروزایی، افق‌کار ارتجاعی لیبرالی، جلق فکری روشنفکران بی‌عمل، فرهنگ منحط سرمایه‌داری و و تحقیر می‌کرند». (همانجا ص ۱۸-۱۹) در این مورد نیز نظر سایر موارد، اقای سروکوهی خود را بی‌نیاز از رجوع به سند، مدرک و شواهد می‌پیشند و به شفاهیات بی‌آخذ اکتفای می‌کند.

شورشی به شیوه کاسترو و چه‌گوارا برگشتند به ایران. گروهی را گرد آوردن تا در چنگلای شمال کانون شورشی به پاکنند. گمان می‌کردند مردم آماده شورش‌اند و چون گویانیان به کانون شورشی می‌پیووندند، علی‌اکبر صفاتی این‌ها را در جزو «آن چه یک انقلابی باید بداند» نوشته است. حتاً این نظریه هم چنان ربطی به آقای بیزی جزئی نداشت. به زمانی که این تحولات رخ داد او به بند بود. فدایی‌ها، مسعود‌احمدزاده و امیرپریز پویان و مفتاحی‌ها و پچه‌های تبریز با تئوری کانون‌های شورشی مخالف بودند. کار میان کارگران و روستاییان را به شوهده‌های توده‌ای و مانویستی آزموده بودند. با شکست «گوارا در بولیوی و با مطالعه کتابتایی‌ها «انقلاب در انقلاب» و «نقض سلاخ‌ها»ی رزی دربره کالونهای شورشی را رفی کرده بودند.

رای‌شان مبارزه چریکی در شهرها بود و هدفشان تبلیغ مسلحانه برای متوجه کردن پیشاهمانگ (مبارزان آگاه) و آگاه کردن مردم برای و وجود اوردن شرایط ذهنی انقلاب. (نگاه کنید به همان دو جزو «ضرورت بقا»ی پویان و «تاختیک و استراتژی» مسعود) این‌ها، درست یا غلط، فرق داشت با کانون شورشی که شرایط انقلاب را مهیا می‌دید و آماده «یاسن و داس، صص ۶۷-۲۶۶، تاکیدات از ماست).

مسئله وجود یا عدم شرایط عینی انقلاب یکی از موضوعات اصلی مورد مشاجره بیان گروه جزئی - ظرفی، و گروه پویان - احمدزاده - مفتاحی بوده. و هر کس که اندک آشنایی با این مباحثت داشته باشد می داند که گروه جزئی - ظرفی عینی معتقد به نبود شرایط عینی انقلاب بود، و بر عکس گروه پویان - احمدزاده - مفتاحی از وجود شرایط عینی انقلاب در ایران جانبداری کی کرد و مبارزه مسلحه پیشگام ( به تعبیر مسعود احمدزاده «موتور کوچک») را اغاز روند به حرکت درآمدن تودهها (یا «موتور بزرگ») تلقی می کرد (۲۱) این گروه پویان - احمدزاده بود که مردم را آماده مبارزه انقلابی می پنداشت و تصویر این بود که مردم نمی پرسند «چرا باید مبارزه کرد؟ بلکه سوال می کند «چگونه باید مبارزه کرد؟» درست برخلاف این اورها، گروه جزئی - ظرفی براین عقیده بود که با توجه به اصلاحات ارضی و نتایج آن، سرمایه داری در ایران توسعه یافته از حد تضادهای اقتصادی - اجتماعی دردهه چهل کاسته شده، شرایط عینی انقلاب در ایران هنوز فراهم نیست؛ اما این مانع از مبارزه مسلحه پیشگام نمکی به نیروی بالفلل روشنگران انقلابی نیست؛ در صورتی که انتظار نبود این مبارزه فروی نبودهای شود. بدین سبب نیز مفایی فراهانی به خصلت روشنگری جنبش مسلحه تاکید می نماید و می نویسد: «اولین گام در تدارک و گسترش مبارزه در بین نیروهای بالفلل است. روشنگران، بالفلل ترین نیروهای جنبش اند. این نیروی جوان تمام صفات و خصوصیات لازم را برای شروع حرکت دارد.» (۲۲) و این که با به حرکت درآمدن این نیروست که حرکت به سوی کارگران و زحمتکشان آغاز می شود و کوشش برای بیدار کردن و آگاه ساختن آنها، یاری بخشیدن به رشد و گسترش مبارزات سیاسی و صنفی شان و سازماندهی پیشوترونین کارگران و حمتكشان در جناح سیاسی جنبش مسلحه معاً بپیدا می کند. این نکته را از زبان صفائی

«کسانی که امکان شرکت در گروه سیاسی - نظامی را ندارند... می‌توانند قسمتی دیگر از تدارک انقلاب را به دوش بگیرند. این افراد می‌توانند گروههای سیاسی - صنفی تشکیل دهند. این افراد باید آموزش اتفاقی را در نظر داشته و چرخهای گرداننده فعالیتهای عمومی باشند. این هسته‌ها می‌توانند فعالیت منفی و عمومی را در کارخانه‌های مدارس، داشگاه‌ها و در دیگر صنوف دامن زده در جهت خاصی به سود تدارک انقلاب به حرکت درآورند.» (۲۳)

مالحاظه می‌کنیم که آقای سرکوهی باز از روی بی‌اطلاعی و با استفاده از قوه تخلیشان، ظهار نظر فرموده‌اند و مدعی شدیداند که صفاتی فراهانی نوشتند: «مردم آماده شورش‌اند و چون کوباییان به کانون شورشی می‌پیوندد، علی‌اکبر صفاتی این‌ها را در جزو «آن چه یک اتفاقی باید بداند» نوشتند. (یاس و داس، ص ۲۶۶) آقای سرکوهی مشخص کنند در چه صفاتی از کتاب صفاتی نقل به مضمون‌های پیش گفته را یافته‌اند؟ آگر آقای سرکوهی رحمة فرقان ولو سطحی اثر صفاتی فراهانی را به خود همار کرده بود، چنین بی‌پایه اظهار ظرفی نداشت.

تاكيد اصطيادي فراهانی بر مبارزات صنفی و صنفی- سیاسی ، که طابق نعل بالnel طرح جزوی (۲۴) درباره ایجاد بای دوم جنبش مسلحahane یا ایجاد جبهه فعالیتهای صنفی، صنفی- سیاسی است، از باور به فقدان شرایط عینی سرچشمme می گیرد. مبارزات صنفی و صنفی- سیاسی لایههای مختلف مردم، اما جایی در دیدگاه احمدزاده و امیرپریز یوپان نداشت. آنها به جایگاه و پیوهای برای این مبارزات قائل بودند و نه به حرکت‌های خود جوشی که ربطی به قلمروی وظایف سازمانهای سیاسی - نظامی نمی داشتند. سازماندهی این مبارزات را هم در ز راه مبارزه مسلحahane امکان پذیرنیست. «... موتور کوچک و سلسله می تواند قیام را آغاز کند و به تدریج تودهها را نیز ... به یک مبارزه مسلحahane طولانی ...» بکشاند. (۲۵) پس تفاوت های مانند اینها «عنصر مشترک» و «عنصر متمایز» نباید تقدیر و تاکید نیز

سپاهی سین روزگاری مسیر وسوسه‌ری و سپاهی پرورشی سیاست داشتند و همچنین جذب روشنگران به متابه بیشتر توجه مردم نداشتند. به طور کلی هم زمینه حرکت روشنگران انقلابی را از زمینه حرکت توده‌های مردم متغیر نمی‌شاختند و هردو را شرایط عینی انقلاب» می‌پنداشتند. اما «قیام سلاحانه شهری» را از «بارزه مسلحانه تونده‌ای» «متغیر می‌کردند و دوستی را شکل تکامل یافته اولی می‌دانستند و مرحله پایانی مبارزه باعث انقلاب شدند.<sup>(۶)</sup>

در راهی دیگری به تفصیل به این اختلاف عقیده بین گروه جزئی - ظرفی، و گروه بیان - احمدزاده پرداخته‌ایم.<sup>(۲۷)</sup> با این همه اگر مسئله صرفاً بی خبری آقای سرکوهی از جمیع عوامی این نوشته‌ها بود، نوشتمن این سطور نیز زاید بود. اما نسل جدیدی که پس از انقلاب یهمن به شناخت تاریخ فعالیت و اندیشه‌های جهانی‌های ایران برآمده است، با بن مباحثات آشنای چندانی ندارد و شفاهیات بی‌مأخذ و من درآوردن آقای سرکوهی می‌تواند ذهن آنان را مخدوش نماید. از همین روست که برای روشنگری از تاریخچه این مباحثات، با من، کتاب مسعود احمدزاده، الازم می‌دانیم.

امد زاده در باره شرایط عینی انقلاب در ایران می‌نویسد: «اما آیا این حکم که جنبش نوادگی خودبخودی وسیع، انعکاس فراوان بودن شرایط عینی انقلابی است، این که جنبش

صفایی در مورد این رفاقت به حق می‌گوید: «وقتی جسارت به خراج داده در صدد تحقیق افکارگشان برمی‌آیند با ناسازگاری محیط و عدم قابلیت انتباطی تئوری با عمل روپرتو شده سرمی خورند و بجای خود می‌شنینند». این عارضه فقط اختصاص به رفاقتی خارج ندارد. جریانهای داخلی نیز که شناخت درستی از واقعیتهای جامعه خود ندارند با این مشکل اساسی دست به گیریانند. صفاتی می‌فرماید: «این خطری نیست که فقط روشنگرکن خارج از کشور را تهدید می‌کند بلکه هر روشنگرکری را که از درک عمیق مسائل جامعه ما تصویر ورزیده و پایبند آموخته‌های نظری خود باشد با چنین سخن‌خودگی پاس آوری روپرتو می‌سازد.» (۱۷)

« تاکید جدی از آنچه یک انقلابی باید «باند» بر تحلیل ماهیت سرمایه‌داری وابسته و تقش رژیم و دیکتاتوری سلطنتی، افشاگری قاطع از دربار و شخص دیکتاتور این ضرورت تاریخی را مسحیل می‌سازد. خطاب این متن به روش فکرگان به این معنی است که نویسنده به نیروهای بالفعل در شرایط سال ۴۹ آگاهی داشته و روی مبارزه این نیروها با دیکتاتوری حساب کرده است.» (۱۸)

با این حال باید پرسید که از دید جزئی، روش‌نگر - چه نقشی در مبارزه مردم و طبقه کارگر ایفا می‌کند؟

« مسئله‌ای که در پایان این بحث قابل اشاره است، نقش روشنگران—در جنبش طبقه کارگر است. این نقش، نه تنشی مترقبی و نه غیرعادی درچین چشمیست. موقعیت جامعه استعمارزده ما، ادامه این نقش را ایجاد می‌کند. روشنگران ولی چند دهد، در شرایط سهل و دشوار، در زیر لای طبقه کارگر مبارزه کرده‌اند. این پدیده را باید به عنوان یک ویژگی جنبش کارگری در جامعه ما (و در اغلب جامعه‌های استعمارزده) به رسمیت شناخت و آن را تابید پنهان ساخت و یا انکار کرد. فقط ضروری است به شف甫ها و نارسایی‌هایی که می‌تواند از این جنبش فعل و وسیع برخیزد، توجه و هشیاری داشته باشیم. اینک پس از چند دهد که از طهور طبقه کارگر در وطن ما می‌گذرد، به میزان چشمکیری این نارسایی‌ها که به صورت گرایش‌های خردپرور وابی (ایبور-توییسم) در جنبش کارگری ظاهري می‌شود، شناخته شده و با مبارزه فعال قابل پیشگیری است... از این واقعیت مهم نباید غفلت کنیم که بین پذیرش ایندولوژی طبقه کارگر از جانب روشنگران تا دریافت تربیت ایندولوژیک این عناصر، فاصله زیادی وجود دارد که فقط دریک پروسه مبارزه طولانی قابل پذیرش است.» (۱۹)

و سرانجام باید دید که در نگاه جزئی، روشنگر کیست و از چه جایگاه اجتماعی بپروردار است:

»... فقط کسانی روشنگر به حساب می‌آیند که مستقیماً در شکل دادن به افکار جامعه

شرکت داشته و زندگی و حرفة آنها برخورد با فرهنگ جامعه را اجتناب نایابی می سازد. با این مفهوم روشنگر در جامعه ما شامل دانشجویان، معلمان، نویسندها، هنرمندان و بخششایی از روحانیت (تحصل کردگان این قشر) می شود و شاید برای تکمیل این فهرست فارغ‌التحصیلان دانشگاهها را که از طریق کار خود، زندگی خود و تأمین می کنند، باید بر آن افزود. می بینیم که حتی در همهین قشر که با ضایعه دقتیتر از قشر وسیعتر «روشنگر» جدا شده، باز وجود فرهنگی کامل نیست. با همه اینها، نقشی که این قشرها در پروسه‌های اجتماعی و سیاسی بازی می کنند، مشابهت زیادی دارند. روشنگران از این حیث که با مسائل اجتماعی برخورد دانشی دارند و از این لحاظ که آموزش شوریک اساس تشخص آنهاست وابن موجب آگاهی نسیان آنها می گردد، همواره نقش مهمی در تحولات اجتماعی و سیاسی به عهده داشته باشند. این نقش در حالی که در زمینه فرهنگی این قشر شکل می گیرد، از لحاظ محظوظ ایندولوژیک گرایش‌های مختلف و گاه متصادی را به خود می گیرد. جریانی از این قشر مدافعان ایندولوژی حاکم می شود و بخش عمده‌ای از آنها نقش ترقی خواهانه خود را در پرایوری سیستم حاکم بازی می کنند... روشنگر طبقه کارگر همواره روشنگر باقی خواهد ماند. ولی خصلت‌های منفی قشر خود را که با فرهنگ و ایندولوژی طبقه کارگر تضاد دارد، از دست خواهد داد.<sup>(۲)</sup>

فکر می‌کنیم استناد و مدارک به اندازه کافی، و به نحوی روش و گویا سخن می‌گویند. آنها به تأکید مداوم جزوی بر اهمیت و نقش روشنفکران اقلایی اشاره دارند و این حقیقت ساده را بیان می‌کنند که جزوی، قبل از هرجیز، خود را به عنوان روشنفکر، روشنفکری اقلایی تعریف می‌کند. او نه تنها روشنفکر و اندیشه‌ورزی را تحقیر نمی‌کند، بلکه انتقاد خود را متوجه روشنفکرانی می‌نماید که به من دفاع از خلق، یا طبقه کارگر، هویت روشنفکری خودرا انکار می‌کنند. جزوی درست به این خاطر که نقش روشنفکران را در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی جدی می‌گرفت، تمامی نیروی خودرا در زندان صرف رشد شعور و آگاهی این قشر پنهان کرد.

ج) وجود یا عدم شرایط عینی انقلاب، مبارزه چریکی و کانونهای شورش

یاقای سرکوهی در شرح خاطرات خود بارها به روایت خود با اعضای محفل انقلابی آذربایجان (صدم بهرنگی)، علیرضا نابدی، کاظم سعادتی، غلامحسین ساعدی و...) اشاره می‌کند و گرایش خود را به گروه پویان - احمدزاده ابراز می‌دارد. در ابراز این گرایش هم تا آنجایی پیش از اینکه شکل سازمان فدائی را تبحصاً بگیرد این گروه امیرپروریز پویان و مسعود احمدزاده منتسب می‌شوند. این گرایش اما به باور ماسلحی و ظاهرست. چه در این زمینه هم آقای سرکوهی رحمة مطالعه جدی نوشته‌های احمدزاده و پویان را برخود هموار نکرده و با آرای این انقلابیون آشنازی ندارد. ناشنایی شان تا آجیاست که منویستند: احمدزاده و پویان معتقد به وجود شرایط عینی انقلاب در ایران مالهای ۴۰ و ۵۰ نبودند، از اینروز ایده آمادگی مردم برای مبارزه انقلابی جانبدار نمی‌کردند، حال آنکه علی اکبر صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی به وجود شرایط عینی انقلاب باور داشتند، و از اینروز انتظار داشتند که با ایجاد کاتونهای شورشی در منطقه شمال (سیاهکل) مردم آماده شورش بدانان به بیومندند: «علی اکبر صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی رفتند عراق و فلسطین. سال ۱۳۴۹ معتقد به توری کانون‌های

پاسخ مثبت دهنده، آنان مبارزه مسلحانه پیشگام را متکی به نیروی روشنگرکار انقلابی می‌دانستند و از امدادگی این روشنگرکار انقلابی برای جانشانی و مبارزه‌های قاطع و تا به آخر چنین نتیجه نمی‌گرفتند که توده‌های مردم نیز آماده بسیج شدن از راه مبارزه مسلحانه هستند. بالعکس احمدزاده – پویان براین باور بودند که شرایط عینی انقلاب وجود دارد، و مبارزه مسلحانه پیشگام شروع مبارزه مسلحانه توده‌های است، و توده‌ها با شناخت راه و شیوه مبارزه و اعتماد به پیشاهمگ و با شکستن ایده «ضعف مطلق» خود، و «قدرت مطلق» رژیم، آماده پیوستن به این مبارزه مسلحانه خواهند بود. نکته جالب و تا حدودی طنزآمیز روایت اقای سرکوهی در اینجاست که ایشان به ظاهر با عقاید گروه پویان - احمدزاده ابراز همبستگی می‌کنند، اما از آنجا که با نظرات این ها هم آشنا نیست زیر عنوان جانبداری از نظرات پویان و احمدزاده، از نظرات جزئی و صفاتی فراهانی پشتیبانی می‌کنند.

#### (د) تاریخچه پیدایش سازمان فدایی و جوانان نوین چپ در ایران

همان طوری که پیشتر اشاره کردیم، مطابق با تاریخ نگاری آقای سرکوهی، بین‌جزئی نه تنها رهبر سازمان فدایی نبود، بلکه اساساً عضو این سازمان نیز نبود. به زعم ایشان سازمان فدایی از ترکیب گروه جزئی، طرفی، و گروه پویان - احمدزاده به وجود نیامده است و چنین روایتی صرفاً به منظور مشروعيت بخشیدن به رهبری چنی بر سازمان بوده است: «... آقای بین‌جزئی ... موقع شناس هم بود و زرنگ. سوار شد بر موج، دور و بری های او در زندان بودند که پس از آزادی از زندان، سازمان درهم پاشیده و ضربه خورده فدایی را در سال های ۶۵ به بعد جمع و جور و لبته با همان شیوه‌هایی استالینیستی قضه کردند. حتاً تاریخچه سازمان فدایی مقلوب شد تا رهبری او را بر سازمانی که ضمن آن نبود مشروعيت بخشنده. گفتند سازمان از ترکیب گروه جزئی و گروه پویان و مسعود احمدزاده به وجود آمده است. هنوز هم می‌گویند. چندان درست نیست. گروه جزئی - طرفی چند سال پیش از تشکیل گروه فدایی لو رفت. دستگیر شدند و به زندان افتدند. چندتایی چون حمید اشرف دستگیر شدند. علی اکبر صفاتی آشیانی و صفاتی فراهانی رفتند عراق و فلسطین. سال ۱۳۴۹ معتقد به توری کانون‌های شورشی به شیوه کاسترو و چه‌گوارا برگشته بودند. گروهی را گرد آورده‌اند تا در جنگلهای شمال کانون شورشی به پاکندن. گمان می‌کردند مردم آماده شورش‌اند و چون کوبایان به کانون شورشی می‌پیویندند. علی اکبر صفاتی این‌ها را در جزوی «آن چه یک انقلابی باید بداند». نوشته است. حتاً این نظریه هم چندان ربطی به آقای بین‌جزئی نداشت. به زمانی که این تحولات رخ داد اوبه بند بود. فدایی‌ها، مسعود احمدزاده و امیرپویان و مفتاحی‌ها و بجهه‌های تبریز با توری کانون‌های شورشی مخالف بودند... عیاس مفتاحی، علی اکبر صفاتی را می‌پیشندند. چند جلسه‌ایی بحث می‌کنند. یکی از بجهه‌های فدایی را برای مخفی کردن به گروه کوه او می‌فرستند که ماجراه سیاهکل بر گروه کوه تعحیل می‌شود. برای آزاد کردن یکی از بجهه‌ها به پاسگاه سیاهکل در نزدیکی لاهیجان حمله می‌کنند و گروه در سرکوب نابود می‌شود. و اکنون مردم که جایی پشتیبانی از آنان با پلیس در دستگیری اشان هم کاری می‌کنند اساساً توری کانون شورشی برپاد می‌دهد. کشته می‌شوند و اعدام و زندانی. گروه ازین می‌رود و بقایای اشان به فدایی‌های می‌پیویندند. اما هنوز همان تاریخچه‌ی رسمی و نه چندان درست تکرار می‌شود.» (پاس و دادا صص ۶۷-۶۷)

در این تاریخ‌نگاری با بهتر بگوییم تاریخ‌سازی که متکی بر هیچ سند، مدارک و یا شهادت کتبی و شفاهی مبتنی بر حافظه جمعی نیست، تحریفات فاحش و جعلیات متعدد وجود دارد. نخست آن که ادعا می‌شود صفاتی فراهانی، مدافع ایده بربایی کانون شورشی در جنگلهای شمال و مهیا بودن شرایط عینی انقلاب بود؛ دوم آن که سازمان فدایی در سال ۵۶، پس از متحمل شدن ضربایی چند، به وسیله دوربری‌های جزئی و به رهبری شیوه‌های استالینیستی قبضه شد، و این رهبری جدید با تلب تاریخچه سازمان تلاش نمود به رهبری بین‌جزئی مشروعيت بخشید؛ سوم آن که نظریه متروکه در جزو «آن چه یک انقلابی باید بداند». ربطی به نظریات آقای بین‌جزئی ندارد؛ چهارم آن که ماجراه سیاهکل ربطی به سازمان فدایی ندارد، و اقامی ملهم از توری کانون شورشی و انقلاب کوباست و به این اعتبار میراث گروه جنگل می‌باشد؛ پنجم آن که رابطه بین گروه جزئی - طرفی، و پویان خود را از گروه از طریق ملاقات عیاس مفتاحی و علی اکبر صفاتی حاصل شده و به «چند جلسه بحث» خلاصه می‌شود؛ ششم آن که سازمان فدایی از گروه احمدزاده - پویان به وجود آمده، بقایای گروه جنگل به آن می‌پیویندند، و از این‌گویی نخستین دعوا را نشان دادیم، پس دعوا دیگر را یک به یک با در فصل پیش، بی‌پایگی نخستین دعوا را نشان دادیم، پس دعوا دیگر را یک به یک با رجوع به استاد، مدارک و شواهد وارسی کنیم.

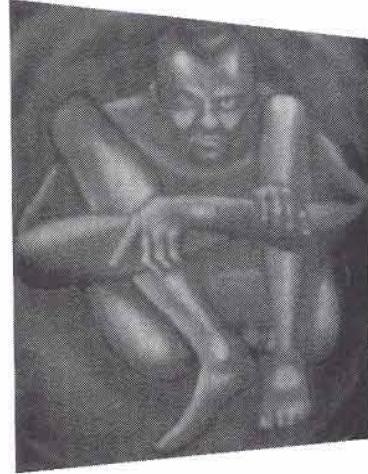
#### (۱) در باره قبضه سازمان فدایی به شیوه استالینیستی

##### توسط هواداران جزئی از سال ۵۶ به بعد

آقای سرکوهی مدعی است که سازمان درهم پاشیده و ضربه خورده فدایی از سالهای ۱۳۵۶ به بعد به وسیله دور برپیهای جزئی به شیوه‌های استالینیستی قبضه شد. بدین ترتیب تسلط دیدگاه جزئی بر سازمان را باید محصول نوعی کودتای استالینیستی از سالهای ۵۶ به بعد تلقی کرد. اصطلاح «شیوه‌های استالینیستی» لسته معنا و بار معینی دارد. شوههای استالینیستی مضمون در پیش گرفتن سیاست تصفیه تشکیلاتی، برکاری مخالفین و برگزاری عاملین تابع مشی رسمی، تور و حذف معنوی و حتی فیزیکی مخالفین سازمان و یا حتی مردین است. پرسیدنی است که در کدام مقطع سال ۱۳۵۶ این روشها در سازمان فدایی علیه طرفداران نقطه نظرات پویان - احمدزاده به کار گرفته شد؟ آقای سرکوهی از کدام حذف فیزیکی یا تصفیه درون سازمانی باخبر است که طی آن طرفداران جزئی مدافعان خط احمدزاده را کنار گذاشته باشند؟ آقای سرکوهی یا معنای سنتگین این اتهامات را نمی‌فهمند، یا به معنای اصطلاح «قبضه سازمان به شوههای استالینیستی» واقعند و آن را آگاهانه به کاربرده‌اند، که در مورت اخیر موظفند شواهدی را که از حیات سازمان فدایی دال بر صحبت ادعایشان در دست دارند انتشار دهند. با توجه به این که ایشان تا انقلاب پهمن محبوس بودند و هرگز نه

خودبخودی نشان می‌دهند که دوران انقلاب فرارسیده است، جنبه مطلق دارد و همیشه و در هر شرایطی درست است؟ آیا عکس آن نیز صدق است؟ یعنی ما باید از عدم وجود جنبه‌های توده‌ای خودبخودی وسیع این نتیجه را بگیریم که شرایط عینی انقلاب وجود جنبه‌ای داران انقلاب فرا نرسیده است؟ به نظر من، در شرایط کنونی ایران نمی‌توان عدم وجود شرایط عینی انقلاب دانست. ما در جنبش‌های خودبخودی وسیع را به معنی عدم وجود شرایط عینی انقلاب دانست. بررسی عینی میهن خود نشان دادیم که هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب می‌باشد، این اپرتوئیسم و سازشکاری و رفورمیسم، نشانه فقادان شهامت سیاسی و توجیه بی‌عملی است. من فکر می‌کنم که علت عدم وجود شرایط عینی انقلاب ضدمیرالیستی را اساساً باید از یک طرف در سرکوب قهرآمیز و اختناق مدام و طولانی ناشی از دیکتاتوری امپریالیستی به متابه عامل اساسی ابقاء سلطله امپریالیستی همراه با تبلیغات وسیع سیاسی و ایدئولوژیک ارجاعی دانسته و از طرف دیگر ضعفهای عتمدهای را اکه عامل انقلابی، سازمانها و رهبریهای مبارزه دچار آن بودند باید در نظر داشت... اما دلایل ما برای این که شرایط عینی انقلاب وجود دارد چیست؟ آیا ما با تحلیل شرایط عینی این امر را نشان ندادیم؟ نشان ندادیم که توده‌ها به علت شرایط مادی زندگی‌شان، بالقوه حاضرند که بار انقلاب ضدمیرالیستی را حمل کنند؟ آیا بین شور و شوق انقلابیون، این جسمجهوهای خستگی ناپذیر نیووهای روشنگرکار طبقات انقلابی و متقی در پیداکردن راه انقلاب، این پوشش‌هایی بی‌دریی پلیس، این زندانها، این شکنجه‌ها؟ آین قتل‌ها، انعکاس ذهنی آماده بودن شرایط انقلابی نیستند؟ آیا طرح مستله انقلاب درین مقیاس وسیع، آیا این همه محافل و گروههای مبارز متعلق به همه طبقات ستمدیده می‌توانستند وجود داشته باشند بدون اینکه شرایط عینی حل مستله انقلاب را در دستور قرار داده باشد؟ و بالاخره آیا این جنبش‌های جرقوار و پراکنده توده‌ها دال بر وجود شرایط عینی نیست؟» (۲۸)

جنزی در رد این دیدگاه و در توضیح نبود شرایط عینی انقلاب می‌نویس: «ما در مواردی با این استدلال روبرو شده‌ایم که فقادان جنبش‌های توده‌ای و حرکات خودبخودی در توده‌ها، کمبود



حرکات انتراضی و نبود حالت انتراضی و تهاجم در توده‌ها دلیل برگمود شرایط عینی انقلاب نیست. فقادان جنبش‌های توده‌ای از یک سو ناشی از اختناق رژیم وابسته به امپریالیسم و تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک آن و از سوی دیگر ناشی از ضعف طولانی پیشاهمگ یعنی سازمان‌ها و جریانهای مخالف رژیم می‌باشد. بنابراین وجود جریان‌های محدود مبارزه که این سالها با دشمن روبرو شده‌اند... وجود شکنجه‌ها و مقاومتها، وجود جنبش‌های پراکنده جرقوار دال بر وجود شرایط عینی انقلاب است. بدین این استدلال گفته می‌شود که عدم وجود جنبش‌های خودبخودی نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه نتیجه سرکوب مدام پلیس و ضعف عمل پیشاهمگ است. نتیجه نهایی این استدلال این است که اولاً، موقعیت انقلابی یعنی شرایط عینی انقلاب اساساً فراموش است. ثانیاً، پیشاهمگ با حرکت جسوارانه خود به یعنی شرایط عینی انقلاب اساساً فراموش است. ثالثاً، با وجود چنین شرایطی اعمال قهر انقلابی به منزله اغزار انقلاب است و توده‌ها به ندای پیشاهمگ مسلح خود پاسخ داده به مبارزه‌ای قهرآمیز و توده‌ای برضدشمن خود دست می‌زنند و بالاخره این تصور در طرفداران مبارزه مسلحانه به وجود می‌آید که برای دست یافتن به حمایت مادی مردم و آغاز یک بروسه نبرد توده‌ای همه چیز آمده است و تنها حرکت ما می‌تواند جامعه را به انفجار بکشاند. دریک جای دهد و شرایط ذهنی را از عقب‌ماندگی می‌رهاند. ثالثاً، با وجود چنین شرایطی اعمال قهر انقلابی به ندای اغزار انقلاب است و توده‌ها به ندای پیشاهمگ مسلح خود را مارکسیست - لینینیست نمی‌دانند. خلیل ساده استدلال می‌شود: خشم و نارضایی توده‌ها همچون فنری که سخت فشرده شده زیر کنشل رژیم بی‌حرکت مانده است. کافیست ما ضرباتی به زیرین بزنیم تا این فنر ناگهان متفجر شود. همه این استدلالات به ما این تصور را می‌دهد که مبارزه مسلحانه به سرعت در سطح توده ای گسترش می‌یابد و اگر مبارزه طولانی خواهد بود به دلیل مقاومت رژیم و نیروهای امپریالیستی است که یک نبرد طولانی توده ای را به ما تحمیل می‌کنند؛ والا فاصله بین شروع مبارزه مسلحانه و توده‌ای شدن آن کوتاه خواهد بود. واقعیت است که اگر بیدزیریم که شرایط عینی انقلاب وجود دارد جز این هم نباید توقی فداشته باشیم» (۲۹). چنی سپس به بررسی موشکافانه این نقطه نظرات می‌برد و یک به یک استدلالات مبنی بر وجود شرایط عینی انقلاب را در می‌کند. (۳۰)

ملحظه می‌کنیم که رجوع به استاد، و شواهد متنی، درست خلاف دعاوی آقای سرکوهی را به اثبات می‌رساند. نه صفاتی فراهانی و نه چنی به وجود شرایط عینی انقلاب قائل نبودند

مبارزه مسلحانه پیشگام را سرانجام بارزه مبارزه مسلحانه توده‌ای این نظرات انتظار نداشتند که با شروع عملیات در سیاهکل، توده‌ها به قیام پیویندند و به ندای پیشاهمگ

که این جزو اساساً به وسیله جزئی نگاشته شده، امضای صفائی فراهانی را برخود حمل می‌کند.

روایت مهین جزئی مورد تایید مهدی سامع نیست، وی درنوشته‌ای زیر عنوان «بیزن»:

مارکسیستی خلاق، رهبری دموکرات و مستقل» در این باره چنین می‌نویسد: «بیزن در مورد کتاب آن چه یک انقلابی باید بداند، نوشه علی اکبر صفائی فراهانی و جنجالی که پیرامون آن در زندان از طرف سیاوش شافعی ایجاد شده بود، موضوع قاطع و روشنی داشت. سیاوش شافعی به طور شخصی و طرفداران نظر رفق مسعود، به طور کلی می‌گفتند که این کتاب را صفائی فراهانی نوشه و بیزن آن را در زندان نوشته است. بیزن می‌گفت «این کتاب را من نوشتم و علت آن که این‌ها می‌خواهند این دروغ را شایع کنند، این است که بگویند گروه اول امنظور گروه جنگل است، باپالعلی - ناصر هاجران، قبل‌کار توریک نکرده و صلاحیت ایدنلوژیک - سیاسی برای اظهار نظر در مردم سایل استراتژیک را ندارد.» (۳۶)

بنا بر این می‌توان دریافت که درست برخلاف ادعای آقای سرکوهی، طرفداران نظر احمدزاده در زندان باین باره بودند که رساله مزبور به وسیله نگارش رساله پیش از این می‌دانند، امری که با روایت مهین جزئی انتبطار دارد، و در تناقض با اظهارات بیزن در زندان (به) گفته مهدی سامع است. ما ضمن آن که درباره مشاجره پیرامون انتساب نگارش رساله پیش از این می‌دانیم، بر این عقیده‌ایم که از نقطه نظر تشابه ایده‌های مطروحه دررساله مزبور با آثار جزئی هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. پس دعوی جزئی مبنی بر آن که رساله مزبور صرفاً منعکس کننده نقطه نظرات صفائی فراهانی نیست، بلکه منعکس کننده عقاید رایج در گروه جزئی - ظرفی است، را معتبر می‌پنداشیم. به هر حال، آن چه از خلال این شواهد مستفاد می‌شود این است که دعوی اقای سرکوهی نه تنها از نقطه نظر طرفداران جزئی بلکه هم چنین از دیدگاه مدافعين احمدزاده در زندان، بی‌پایه است.

### (۳) در باره سیاهکل و سازمان فدائی

آقای سرکوهی مدعیست که واقعه سیاهکل ربطی به سازمان فدائی ندارد و محصول پذیرش تئوری کانون شورشی از جانب گروه جنگل و ملهم از انقلاب کوپاست. وی اما در اثبات ادعای خود به هیچ یک از اسناد سازمان فدائی رجوع نمی‌کند. حال آن که رجوع به اسناد سازمانی نشان می‌دهد که سازمان فدائی از بدو تأسیس در فوردهی ماه ۱۳۵۰، سیاهکل را به عنوان میراث تاریخی خود به رسمیت شناخته، آن را به عنوان نقطه شروع جنبش نوین سازمانه باز شناسانده است. کافیست به مقدمه چریکهای فدائی خلق برگات مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک، مورخ خدادامه ۱۳۵۰ نگاه کنیم:

«بیش از چهارماه از مبارزه مسلحانه ای که چریک های فدائی خلق آغاز کرده‌اند می‌گذرد. در این مدت و قایع متعددی اتفاق افتاده اند که شاید ارزیابی از اثرات و نتایج آنها هنوز زود باشد. با این همه می‌توان به اجمال درباره آنها سخن گفت. مبارزه چریکی در «سیاهکل» چرا شروع شد؟ چرا شکست خورد؟ ما با تجزیه و تحلیل شرایط ایران به این نتیجه رسیده بودیم که وظیفه هرگروه انقلابی آغاز مبارزه مسلحانه چه در شهر و چه در روستاست. با این اعتقاد بودکه چریکهای خلق دست اند کار تدارک مبارزه چریکی در شهر و روستا شدند. یک هسته سلحنج چریکی سازمان داده شد، و این هسته به فرماندهی رفیق شهید علی اکبر صفائی فراهانی، رهسپار چنگلکهای شمال شد... ما از ایجاد این هسته چریکی چه انتظار داشتیم؟ و چه امکاناتی را برای بقای آن می‌دیدیم؟ همانطور که در متن مقاله تشریح شده، هدف از مبارزه مسلحانه در آغاز، نه وارد کردن ضربات نظامی بر دشمن، بلکه وارد کردن ضربات سیاسی بر دشمن است. هدف این است که به انقلابیون و خلق راه مبارزه نشان داده شود، آنها را از قدرت خویش آگاه گرداند. نشان دهد که دشمن آسیب‌پذیر است. نشان دهد که امکان مبارزه هست. دشمن را افشا کند و خلق را آگاه گرداند. ایجاد هسته چریکی در کوه هم، همین هدف را دنبال می‌کرد.» (۳۷)

بر خلاف نظر آقای سرکوهی، چریکهای فدائی خلق واقعه سیاهکل را نه اقدامی کاستریستی بلکه بخشی از مبارزه چریکی در شهر و کوه، و به منظور تبلیغ روش مبارزه پیشگام قلمداد می‌کنند. اهمیت تاکید بر سیاهکل به ویژه زمانی درک می‌شود که به تبلیغات جریانات وابسته به حزب توده و طرفداران چین در آن دوران توجه نماییم که تلاش داشتند سیاهکل را اقدامی کاستریستی بنمایانند. چنی در همان «تاریخ سی ساله» پیرامون این مسئله چنین می‌نویسد:

«با توجه به این که گروه ضمن اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم از مشی چین و شوروی پیروی نمی‌کرد و در زمینه مسئله حزب و مشی قهرامیز، تجارت مبارزه امریکای لاتین (کوبا و دیگر کشورها) مورد توجه آن قرار گرفته بود، در اذهان این گروه «کاستریستی» دیده می‌شد. از سوی دیگر با توجه به این که در مقابل حزب توده تاکتیک مخصوصی داشت، هردو جناح، توده‌ای و ضدتده‌ای، از آن ناراضی بودند. ولی مبارزات و نقش گروه در مقابله دستگاه مانع حملات رسمی این جناحها به آن گردید.» (۳۸)

می‌بینیم که حرفهای آقای سرکوهی در این است که وی مدعیست که سیاهکل ربطی به سازمان فدائی ندارد!!!

### (۴) در باره روابط گروه جزئی - ظرفی با گروه پویان - احمدزاده - هفتاده

آقای سرکوهی در باره روابط فماین گروه‌گروه به این اکتفا می‌کند که: «عباس مفتاحی، علی اکبر صفائی را می‌بینند. چند جلسه‌ای بحث می‌کنند». (یاس و داس، ص ۲۶۷) در این باره نیز باید بگوییم که تماس مورد اشاره آقای سرکوهی تنها ناظر بر مرحله اول روابط دو گروه است. در حقیقت تماس صفائی فراهانی و عباس مفتاحی در مرحله اول به نتیجه‌های منجز نشد، چرا که بنا به گفته جزئی، «صفائی در این

عضو سازمان فدائی بودند، نه در دوران زندان با حیات داخل سازمان ارتباطی داشته‌اند، پرسیدنی است که چگونه بر قبضه استالینیستی سازمان توسط دور و برقی‌های جزئی وقوف یافته‌اند؟ برخلاف دعاوی غیرمستند آقای سرکوهی، بررسی اسناد و مدارک و شواهد پیرامون تأثیر نقطه نظرات جزئی بر سازمان فدائی نشان می‌دهد که عقاید جزئی مدت‌ها پیش از آزادی دور و برقی‌های وی، از زندان و اساساً بر مبنای پراتیک خود سازمان فدائی از مقبليت برخوردار شده بود.

در این خصوص، مقاله چیدر، «رفیق بیزن جزئی و سازمان چریکهای خلق ایران» (۳۹) روشنگر است. در این مقاله، چیدر توضیح می‌دهد که چگونه سازمان در مسیر فعالیت‌های مبارزه‌نشان با گره‌گاه وجود یا عدم شرایط عینی انقلاب و نتایج منبعث از آن به ویژه درخصوص رابطه مبارزه مسلحانه با سازماندهی مبارزه‌نشان - سیاسی روپرورد و در روپارویی با مشکلات عملی مبارزه، به فاصله گیری از دیدگاه احمدزاده و روپارویی به سوی نظرگاه جزئی رهمنون گردید. حاصل این مسیر، پس از شهادت اعضای گروه جزئی - ظرفی در فوردهی ماه ۱۳۵۴، در نبرد خلق شماره ۶، انکاس می‌یابد... «از رفیق بیزن آثار گرانبهای و بینظیری درباره شرایط انقلاب ایران باقی مانده است. رفیق جزئی این آثار را مرتب از زندان برای سازمان می‌فرستاد و ما آن را در سطحی محدود تکثیر و در اختیار اعضا و طرفداران نظر در فوردهی ماه ۱۳۵۴ بهمن، بسیاری از این آثار در نشریه تئوریک ۱۹ بهمن در خارج از کشور نیز به چاپ رسیده است. این آثار از بهترین کتاب‌های آموزش تئوریک رفاقتی سازمان بود. در این آثار با واقعیتی و اگاهی عمیق مارکسیسم - لنینیستی، اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران تشریح شده است و برای مبارزه رهمنودهای از زندانهای ارائه گردیده است. این آثار تا حال حاضر، بهترین نمونه‌های تئوری انطباقی مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ایران است.» (۴۰)

نبرد خلق شماره ۷ که نسخه‌های چاپ اول آن درهنجام بورش همه جانبه رزیم به سازمان در اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ آمده انتشار بود، آخرین موضع گیری سازمان را قبل از ضربات سال ۵۵ نشان می‌دهد که بیانگر گسترش باز هم بیشتر نقطه نظرات بیزن جزئی در سازمان فدائی می‌باشد. (۴۱) (بنابراین قبل از انتشار بیان داشتجو شماره ۳ در سال ۱۳۵۶ و پذیرش کامل نظریات جزئی، ایده‌های وی در سازمان از نفوذ قاطعی برخوردار شده بود، و این امر ربطی فروز بر این گویا، آقای سرکوهی این را هم نمی‌دانند که حمید اشرف (از اعضا گروه

جزئی - ظرفی) یکی از رهبران بیچون و چرای سازمان در سالهای ۵۲-۵۵ بود. پس چه اختیاری به قبضه سازمان به دست دور و برقی‌های جزئی پس از رهایی از زندان بود؟ البته آقای سرکوهی، از ترکیب رهبری وقت سازمان پس از ضربات سال ۵۵ نیز باخبر نیست و الا مدعی نمی‌شد که طرفداران جزئی اقدام به قبضه استالینیستی سازمان کردند، چرا که یکی از اعضا موثر این رهبری «رفیق هادی» بود که از مدافعان پروپا قرص عقاید رفیق احمدزاده محسوب می‌شد، که تا پس از انقلاب بهمن هم از عناصر رهبری فدائیان بود. خلاصه آن که، برای درک چگونگی رشد و نفوذ عقاید جزئی در سازمان به تئوری توطنه و کودتای استالینیستی نیاز نیست، این نفوذ در روند طبیعی مبارزه و مدت‌ها پیش از سال ۵۶ آغاز شده بود و بالعکس با انقلاب بهمن و با رد می‌شی چریکی، ایده‌های جزئی به حاشیه صحنه تحولات فکری سازمان فدائی رانده شد.

### (۲) در باره جزو «آن چه یک انقلابی باید بداند»

آقای سرکوهی مدعیست که نظریات مطروحه در جزو علی اکبر صفائی فراهانی، «آن چه یک انقلابی باید بداند» ربطی به آقای بیزن جزئی ندارد. اما وی مطابق معمول از هرگونه ارجاع به متن این نوشتة، و مقایسه آن با عقاید مطروحه در آثار جزئی خودداری می‌کند. از این رو پرسیدنی است که این ادعا برکدام سند یا مدرکی مبتنی است. در فقدان هرگونه استناد به شواهد متنی، ادعای مزبور نمی‌تواند به چیزی به جز «شفاهیات بی‌مأخذ و من درآورده» تعبیر شود. به واقع نیز، چنانکه پیشتر نشان دادیم، جزو مزبور در توجیه نقش روشنگران انقلابی در مبارزه مسلحانه، اهمیت مبارزات منفی، و منفی - سیاسی تهدید اهدای همان ایده‌های را تبلیغ می‌کند که در آثار جزئی، به ویژه در «چگونه مبارزه مسلحانه تهدید اهدای همی شود»، و «بر بدایکتاتوری شاه» به چشم می‌خورد. درباره چگونگی تنظیم این جزو و مباحثت حول و حشو آن، لاقل سه روایت را می‌توان نقل کرد.

روایت اول در ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ به قلم بیزن جزئی است. این جزو یکی از دو سند مهمی است که جزئی در باره تاریخچه گروه‌های شهادتی همان ایده‌های را تبلیغ می‌کند که در آثار جزئی نشان داده اند. (۴۲) «بر بدایکتاتوری شاه» به چشم می‌خورد. درباره چگونگی تنظیم این جزو و مباحثت حول و حشو آن، سپس بهمن تئوریک شماره ۷ است که در ادامه بدان اشاره خواهیم کرد. (۴۳) در متن تئوریک شماره ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ به قلم بیزن جزئی است که جزئی در این سند، پیرامون جزو «آن چه یک انقلابی باید بداند» چنین اظهار نظر می‌شود: «رساله‌ای زیر نام «آن چه یک انقلابی باید بداند» در سال ۴۹ با امضای «تاسیستان ۴۹-۴۰» برای انتشار در سطح عمومی توسط رفیق صفائی فراهانی تنظیم شده و با نظر دیگر اعضا هسته مرکزی به صورت فشرده‌ای از نظرات، منشی، تجارت سیاسی و مبارزات منفی و بعدها منتشر شد.» (۴۴) بنابراین گفته‌ی جزئی، این را می‌توان نقل کرد.

روایت دوم از آن میهن جزئی است: «یکی دیگر از نوشه های بیزن که از زندان قم بیرون آمد، جزوی است به نام آن چه باید بداند» چند اکتفا می‌کند که این جزو را به امراض ابوعباس رهیبداند. (۴۵) ابوعباس ایلیانیستی سازمان توسط دور و برقی‌های جزئی وقوف یافته‌اند؟ برخلاف دعاوی غیرمستند آقای سرکوهی، بررسی اسناد و مدارک و شواهد پیرامون تأثیر نقطه نظرات جزئی بر سازمان فدائی نشان می‌دهد که عقاید جزئی مدت‌ها پیش از آزادی دور و برقی‌های وی، از زندان و اساساً بر مبنای پراتیک خود سازمان فدائی از مقبليت برخوردار شده بود.

جزئی به نحو روشن و دقیقی مسیرتماس‌ها، مباحث نظری و اقدامات عملی را که به ادغام دو گروه وحدت آنان انجامید، تشریح می‌کند. در این گزارش دقیق، جایگاه سیاست‌گذار از یک سو و حمله به کلانتری قلهک از سوی دیگر، و نیز تماس حمید اشرف و مسعود احمدزاده روشن می‌شود. آقای سرکوهی، که در این زمینه نیز به نظر نمی‌رسد اطلاع و آگاهی درستی داشته باشد، البته نمی‌توانند مدعی شوند که اظهارات جزئی ساختگی و جعلی است، چرا که حمید اشرف در جمع‌بندی سه ساله که مخصوص جمع‌بندیهای سازمان تا شهریور ماه ۵۰ ماه می‌باشد، همین تاریخچه را بازگو می‌کند (۴۳). در این صورت پرسیدنی است آقای سرکوهی چرا در باره مطالبی که نمی‌داند اظهار نظر می‌کند؛ و اگر می‌داند و از این تماس‌ها و اسناد با خبر بوده است، چگونه آنها را توجیه می‌کند و این اوقایع را با اتهامات خود تطبق می‌دهد؟

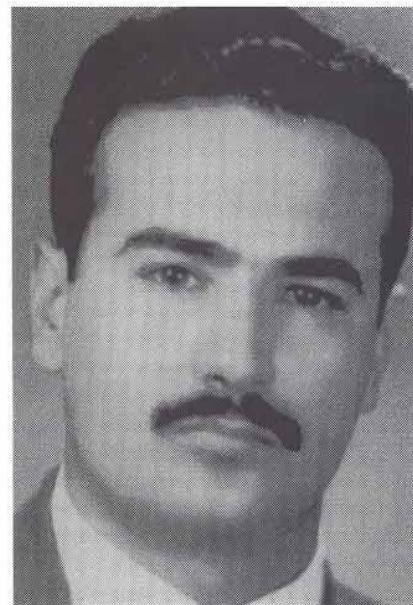
#### (۵) درباره تاریخچه سازمان فدایی

همان طور که اشاره کردیم، آقای سرکوهی مدعیست که سازمان فدایی نه از ادغام دو گروه جزئی - ظرفی، احمدزاده - پویان - مفتاحی، بلکه به مثابه ادامه‌ی فعالیت گروه دوم پیدی آمد و باقی ماندگان اعضای گروه اول بدان پیوستند. برای اثبات این ادعا نیز یک رشته اوقایع تاریخی نادیده گرفته شده، و یک رشته اسناد مورد فراموشی واقع گردید. در دوره اخیر، چند تاریخ نگار ایرانی و غربی به تاریخ سازمان فدایی پرداخته‌اند. از میان غربی‌ها متوان به فرد هالیدی (۴۳)، ارونده ابراهامیان (۴۵)، خاتم نیکی کدی (۴۶)، در میان ایرانی‌ها متوان به سرهنگ غلام‌رضا نجاتی (۴۷) اشاره کرد. ممه این‌ها تاریخچه سازمان فدایی را در ارتباط با ادغام دو گروه تشریح کرده‌اند. ما اما بران نیستیم که با استناد به این تاریخ نگارها پیدایش سازمان فدایی را ثابت کنیم، به هر حال در بررسی تاریخچه سازمان فدایی قبل از هرچیز باید به اسناد، مدارک، شواهد متنی و حافظه جمعی فعالیت و بنیانگذاران این سازمان رجوع کرد و بدین اعتبار متابع اصلی مورد استناد ما اثار خود سازمان، بینن جزئی و حمید اشرف است. با این حال مقایسه‌ای گذرا بین اثار تاریخ نگاران پیش گفته، (لو بعضاً اکنده از بی‌دقیقی و اغفال تاریخی) با تاریخ نگاری آقای سرکوهی، یک تفاوت برجسته را به نمایش می‌گذارد. در تاریخ‌نگاری آقای سرکوهی هیچگونه اثری از رجوع به اسناد و مدارک سازمان فدایی در باره تاریخچه این سازمان نمی‌توان یافت، حال آنکه در اثار مورخین یاد شده همواره این تلاش به چشم می‌خورد که از اسناد و مدارک سازمان در توضیح تاریخچه آن استفاده گردد. برای نمونه در «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران» نوشه غلام رضا نجاتی، پیرامون تاریخچه تشکیل سازمان فدایی چنین اظهار نظر می‌شود: «سازمان چریک‌های فداییان خلق ایران در اوخر فروردین ۱۳۵۰ از پیوند دو گروه، که ساقبه فعالیت آن‌ها از اوسط دهه ۱۳۴۰ شمسی (۹۶۰) شروع شده بود، تشکیل گردید. برای آگاهی بیشتر درباره تاریخچه تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران رجوع کنید به نوشیه کار، ارگان فداییان پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷؛ نبرد خلق، نوشیه نوریکی فداییان پس از انقلاب، سازمان فداییان خلق، ۸ سال مبارزه مسلحانه، تهران، ۱۳۵۷؛ تاریخچه سازمان فداییان، تاریخچه سازمان چریک‌های فداییان، تهران، ۱۳۵۸، جمع‌بندی سه ساله، حمید اشرف. (۴۸)

این حادث جدیت را نمی‌توان از تاریخ‌نگاری استالینی که هدفونه بازگونه نشان دادن واقعیت‌های تاریخی است، انتظار داشت. از نظر آقای سرکوهی رجوع به آثار سازمان فدایی پس از سال ۱۳۵۶ فاقد اعتبار است چرا که از این تاریخ با رهایی «دور و برهای جزئی» از زندان، سازمان فدایی به شیوه‌های استالینیستی قبضه شد و تاریخچه آن مغلوب گردید تا رهبری جزئی مشروعیت یابد. اما در باره استناد سازمان قبل از سال ۱۳۵۶، یا درباره «جمع‌بندی سه ساله» حمید اشرف یا ۱۹ بهمن نوریک «۴» و «۱۹ بهمن نوریک ۷» و یا مقدمه برکتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» چه می‌توان گفت؟ آقای سرکوهی البته دچار چنین وساوس‌هایی نیستند و به عنوان «اندیشه ورز و اهل چون و چرا» ترجیح می‌دهند به «شفاهیات بی‌آخذ و من درآورده» اکتفا کنند. ما نیز تنها به منظور یادآوری تاریخچه سازمان، به نقل از حمید اشرف در جمعبندی سه ساله، خاطرنشان می‌کنیم که: سازمان چریک‌های فدایی خلق در اوخر فروردین سال ۱۳۵۰ از اتحاد دو گروه احمدزاده - پویان و بقایای گروه جزئی - ظرفی تشکیل شد. (۴۹)

آقای سرکوهی در ادامه تاریخ نگاری خود به داوری درباره جایگاه تاریخی نهضت نوین چپ ایران می‌پردازد و می‌نویسد: «چپ مستقل ایران، مردم افراد مستقل از سازمان‌ها است، پخش اعظم فرهنگ معاصر ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ را خلق کرده است اما از چپ سازمانی در فرهنگ جزء تبلیغات عوام گرایانه سطحی کم ترکاری با ارج برچای مانده است... چپ رها از بندی‌های تشکیلاتی دست کم در دهه ۴۰ و ۵۰ بار خلاصت فرهنگی و فرهنگ سازی جامعه‌ی ما را در غیبت رقبای خود بر دوش کشید. اما از چپ تشکیلاتی و هبران در زمینه‌ی فرهنگ - و حتا در زمینه‌ی فلسفه‌ی سیاسی - جز بستن چشم‌های خود و دیگران و تکرار کلیشه‌ها و حاشیه نویسی و گرایبرداری و حذف و کشتن استدادهای فرهنگی و فکری کاری برپنیامد. جواهران کمیاب و نادری بودند خلیل ملکی و امیرپریز پویان در میان رهبران سیاسی نسل پیش از ما و نسل ما که با ذهنی وقاد و قلمی توانا و چشمی بیان در فرهنگ و سیاست اثاری به میراث گذاشتند که جدای از درستی و نادرستی آراء - حاصل اندیشه ورزی و تفکر ایشان بود و نه شرح و حاشیه و کپی‌های دست چندم.» (پاس و داس، صص ۲۲-۲۳) اگرچه آقای سرکوهی از سرعتی به خلیل ملکی و امیرپریز پویان آنان را از چپ تشکیلاتی مستثنی می‌کند، اما احمدزاده و یا اعضای مخلل آذری‌باخان (بهرنگی، نابدی، سعادتی و غیره) را که در رجای دیگر با آنان ایزار نزدیکی می‌کنند، از قلم می‌اندازد، حال آنکه تمامی این مبارزین «چپ تشکیلاتی» بوده‌اند.

به فهرست این چپ تشکیلاتی باید اعضای گروه جزئی - ظرفی و به طور کلی اعضای سازمان فدایی، گروه ارمان خلق ودها جریان مشکل دیگر را افزود که نه تنها از همیستگی بهترین و پیشوپرین جریانات روش‌نگری جامعه محفل آذری‌باخان (بهرنگی، نابدی، سعادتی و غیره) و ضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جامعه ما نقش ایفا کردند. شاید نباید از «چپ تشکیلاتی» یا به عبارت روشنتر چپ جزئی چه در ایران و چه در سراسر جهان انتظار



را بله هدفی جز تکمیل تیم عملیاتی خود در جنگل نداشت و در عباس مفتاحی یک همزمز صمیمی و جنگنده را می‌دید. (۳۹) به علاوه، صفاتی حاضر به دادن اطلاعات درباره عملیات گروه جنگل به مفتاحی نشد: «از سوی دیگر مفتاحی در مورد این تماس گفته است: متسافنه علی (اکبر صفائی فراهانی) برنامه گروه خود را به طور جامع مطرح نکرد و به اصطلاح دستش را باز نکرد. با توجه به آشنایی او و شناختی که از او و سوابق سیاسی‌اش در دست بود چه چه سایر افراد خود از جمله سیف دلیل صفائی از یکدیگر خبر داشتند. (۴۱)

مرحله دوم تماس دو گروه با پیش‌قدمی گروه پویان - احمدزاده - مفتاحی آغاز شد. آقای سرکوهی که از ۱۹ بهمن توریک شماره ۷ (گروه احمدزاده - پویان - مفتاحی، پیشاوهنگ جنبش مسلحانه ایران)، به قلم بین جزئی خبر است، درباره این مرحله دوم تماس به نتیجه‌های نرسید، دو گروه مثل گذشته توسط بعضی افراد خود از جمله سیف دلیل صفائی از یکدیگر خبر داشتند.

جزئی در این باره می‌نویسد: «مرحله دوم تماس دو گروه با پیش‌گامی گروه دو آغاز شد. امن‌نظر گروه پویان احمدزاده - مفتاحی است، بایانی - ناصر مهاجر - رفاقت خواستار ملاقات مجدد با صفائی شدند ولی در این هنگام صفائی به جنگل رفته بود. تماس دو گروه توسعه احمدزاده و حمید اشرف برقرار شد. این تماس ادامه یافت و سرانجام دو گروه به وجود آمد. برداشت مشترک از شی پس از تبادل نظرها این بود: مبارزه در شهر و کوه ضروری است. در مرحله اول شهر نشست مهمنtri دارد. در مرحله بعد کوه اهمیت استراتژیک پیدا کرده و سرانجام شهر تابع کوه خواهد شد. اولین همکاری دو گروه اعزام احمد فرهودی به جنگل بود که در دی ماه به عمل آمد. همچین قرار شد که یک تیم ده نفری دیگر به جنگل اعزام شود. صفائی اعزام فوری ده نفر و پیوستن آنها را به تیم قبلي رد کرد و این امر را موجب کاهش کیفیت تیم جنگل دانست. او پیوستن فوری ۵ نفر موافق بود. به هر حال اعزام تیم جدید به اول سال ۵۰ موقول شد. پس از ضربات بهمن که به شهر وارد آمد، عملیات جنگل جلو افتاد و پس از رستاخیز سیاست‌گذارانه دست دارد.

چندما بعد پس از شناسایی و تدارک کامل موقول شد. افراد تیم تعیین شده و در جریان عملیات تدارک بود که قبادی و رفاقتی بازداشت شدند. تماس دو گروه در فاصله هفدهم تا بیست و دو فروردین سال ۵ به حدت و ادغام آنها انجامید. عواملی که این حدت را ضروری ساخت عبارت بود از:

(الف) دو گروه دریک پروسه مبارزه می‌کنند، اخلاقیهای که در برداشت از برخی مسائل ایدنولوژیک داشتند امری در مشی رسیده بودند، اخلاقیهای که در برداشت از برخی مسائل ایدنولوژیک داشتند امری نبود که مانع وحدت شود. این اختلافها می‌باشد دریک پروسه مبارزه می‌کنند، از مسائل چهانی و قطبیها اختلاف داشت. از جمله برداشت‌های آنها در برخورد با مبارزه ای - مهاجر - پس از تهاجم پلیس

(ب) گروه یک از منظور گروه جزئی - ظرفی است، بایانی - مهاجر - پس از تهاجم پلیس در بهمن ۴۹ و عملیات جنگل پیشتر کادرهای موثر و فعال خودرا از دست داده بود و کسانی که

مانده بودند برای ادامه مبارزه و تحقیق آرمانهای خود نیاز به همکاری با گروه دوم داشتند.

(ج) گروه دوم با حمله به کلانتری قلهک و عملیات دیگر کارایی اقلایی خود را نشان داده بود. این امر در تضمیم گروه یک به مکاری اثر مستقیم داشت و عامل مهمی بود در غلبه کردن بر این که گروه یک در همکاری با دیگران. مسعود احمدزاده در این مورد گفته است: پس از این که به کارایی گروه یک که از گران‌گفتگویی که کلانتری قلهک کار ما بود، او بهای لازم را به گروه یک را در اختیار داد و با آگاهی به کارایی گروه یک مهاجر داده بود. این نتیجه این همکاری با گروه دوم داشتند. سنت مبارزاتی، ایدنولوژیک و خصلتها از این‌جا شروع شد. پس از مدت‌ها که کمبود یک

سازمان انقلابی مارکسیست - لینینیست در جامعه ما احسان می‌شد، تشکیل چریک‌های فدایی خلق به این کمبود خاتمه داد... (۴۲)

- ۱- میهن جزئی، «بیزن: معموق، رفیق و همسر»، مندرج در جنگی در باره زندگی و آثار بیزن جزئی، همان منبع، ص ۷۰، تاکیدات از ماست.
- ۱۱- در مورد نقش بیزن جزئی در زندان و بعضی از برخوردهای ناشایست باران با او، رجوع کنید به پرویز نویدی، «خطارانی از زندگی و مبارزات بیزن در زندان»، جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، ص ۱۹۵-۱۶۷، مهدی سامع، «بیزن: مارکسیستی خلاق، رهبری دموکرات و مستقل»، همان منبع، ص ۱۴۹-۱۳۳، اصغریزدی، «گفت و گو به مناسبت بیست و پنجمین سالگشت تبرو بیزن جزئی»، همان منبع، ص ۱۲۷-۱۰۹، نیز میهن جزئی، همان منبع.
- ۱۲- میهن جزئی، «بیزن: معموق، رفیق و همسر»، همان منبع، ص ۶۸-۶۴، تاکید آخری و نیز توکید نخستین از ماست.
- ۱۳- بیزن جزئی، «رابطه جنیش انقلابی مسلحانه با خلق - رابطه پیشاوهنگ با توده»، مندرج در رساله اثر چریک فدائی خلق بیزن جزئی، ۱۹ بهمن توریک شماره ۸، آذرماه ۱۳۵۵، ص ۲۲.
- ۱۴- بیزن جزئی، «پیشاوهنگ» خلق بیزن جزئی، ۱۹ بهمن توریک شماره ۸، آذرماه ۱۳۵۵، ص ۷۵.
- ۱۵- بیزن جزئی، چگونه مبارزه مسلحانه تودهای می شود، ۱۹ بهمن توریک شماره ۲، لندن، ص ۷۵.
- ۱۶- بیزن جزئی، «مشی سیاسی و کار تودهای» مندرج در ۱۹ بهمن توریک شماره ۱، چاپ دوم، آذرماه ۱۳۵۵، ص ۱۷-۱۱، ص ۱۳۵۵.
- ۱۷- بیزن جزئی، همان منبع، ص ۱۵.
- ۱۸- بیزن جزئی، جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران، ۱۹ بهمن توریک شماره ۶، تاکید از ماست، ص ۱۵.
- ۱۹- بیزن جزئی، همان منبع، ص ۱۷۳-۱۷۲.
- ۲۰- بیزن جزئی، همان منبع، ص ۱۸۱-۱۸۲.
- ۲۱- رفیق سعید احمدزاده می نویسد: «بسیج تودهها چیز از راه مبارزه مسلحانه امکان بذیرنیست». و این که ... موتوک کوچک و سلاح می تواند قریم را آغاز کند و به تدریج تودهها را نیز ... به یک مبارزه مسلحانه طولانی...» پکشاند. سعید احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، چاپ هفتم، آذرماه ۱۳۵۵ خوشیدی، صفحات ۸۵ و ۸۶.
- ۲۲- علی اکبر صفائی فراهانی، آن چه یک انقلابی باید بداند، از انتشارات ۱۹ بهمن توریک، چاپ دوم، ص ۳۴.
- ۲۳- علی اکبر صفائی فراهانی، همان منبع، ص ۳۴.
- ۲۴- بیزن جزئی، چگونه مبارزه مسلحانه تودهای می شود، چاپ دوم، از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، ص ۶۶-۷۸.
- ۲۵- نگاه کنید به پایانی شماره ۲۱.
- ۲۶- مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، ص ۸۴-۸۵.
- ۲۷- نگاه کنید به نوشتۀ ناصر مهارا، «جنیش چریکی، اندیشه‌های جزئی و چند جوون یک بهتان» در جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، ص ۴۲۴-۳۹۷.
- ۲۸- مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، ص ۷۲-۷۴.
- ۲۹- بیزن جزئی، نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمه درین دشن خلق و زاندارم امپریالیسم، چاپ دوم، شهریورماه ۱۳۵۷، ص ۹۹.
- ۳۰- بیزن جزئی، همان منبع، ص ۱۰۰-۱۰۱.
- ۳۱- حیدر، «رفیق بیزن جزئی و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»، در جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، ص ۲۸۱-۲۵۴.
- ۳۲- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، نبرد خلق شماره ۶، ۱۳۵۶.
- ۳۳- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، نبرد خلق شماره ۷، ۱۳۵۵.
- ۳۴- بیزن جزئی، ۱۹ بهمن توریک شماره ۴، گروه جزئی - ظریفی، پیشتر جنیش مسلحانه ایران، چاپ دوم، لندن، اردیبهشت ماه ۱۳۵۵، از انتشارات ۱۹ بهمن توریک، ص ۴۹، تاکیدات از ماست.
- ۳۵- میهن جزئی، «بیزن: معموق، رفیق و همسر» جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، همانجا، ص ۶۷.
- ۳۶- مهدی سامع، «بیزن: مارکسیستی خلاق، رهبری دموکرات و مستقل». جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، همانجا، ص ۱۴۱، تاکیدها از ماست.
- ۳۷- مقامه چریکهای خلق ایران مورخ خرداد ۱۳۵۰، مندرج در مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک، چاپ هفتم، آذرماه ۱۳۵۶، ص ۲۴-۲۳.
- ۳۸- بیزن جزئی، طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنیش انقلابی ایران، بخش دوم، فصل اول، چاپ دوم، دی ماه ۱۳۵۷، از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، ص ۲۰۱-۲۰۲.
- ۳۹- بیزن جزئی، ۱۹ بهمن توریک شماره ۷، گروه احمدزاده - پویان- مفتاحی، پیشتر جنیش مسلحانه ایران، تیرماه ۱۳۵۵، لندن، از انتشارات ۱۹ بهمن توریک، ص ۲۴.
- ۴۰- همانجا
- ۴۱- همانجا
- ۴۲- همانجا، ص ۲۶-۲۴.
- ۴۳- حمید اشرف، جمعبندی سه سال، از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- 44) red Halliday, Iran: Dictatorship & Development, Penguin, 1979, PP244,245
- 45) Ervand Abrahamian, Iran Between Two Revolutions, Princeton University Press, 1982, p 483
- 46) Nikki Keddie, Roots of Revolution, Yale University, 1981, p 237
- ۴۷- سرهنگ غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد اول، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۳۸۰.
- ۴۸- همانجا، ص ۴۸.
- ۴۹- حمید اشرف، جمعبندی سه ساله، ص ۶.

خلق آثار ادبی و هنری داشت، نیروی چپ حزبی، اما می تواند و باید به فرهنگ سیاسی کشور و در شکل دادن به ارزش‌های سیاسی - اجتماعی و بعض‌اً اخلاقی آن یاری برساند.

ازfon بر آن آیا سازمان فدائی، فرهنگ سیاسی کشور ما را پس از شکستها و افسردگی و سرخوردگی سالهای سی به کلی تغییر نداد، آیا یادآوری ارزش‌های سیاسی و اخلاقی نوینی که با جنبش فدائی شکل گرفت و یا دوباره جوانه زد و بر مگان آشکار بود و مایه اقبال توده‌ای مردم به فدائیان در آستانه انقلاب بهمن بود، احتیاج به بازگویی دارد؟ از آقای سرکوهی باید پرسید که در دهه‌های چهل و پنجاه، «چپ رها از بندهای تشکیلاتی شامل چه کسانی می شود، مختصات آن کدام است، کارنامه آن چیست، مرام و سیمای مسلکی - عقیدتی آن کدامست و چه نقشی در تنویر افکار عمومی داشته است یا کدام خدمت را به فرهنگ سیاسی کشورمان کرده است؟

برخلاف نظر اقای سرکوهی، تازه پس از انقلاب بهمن است که چپ منقسم به فرقه‌های گوناگون ایدنولوژیک رفته رفته نفوذ و اعتبار خود را در جنبش توده‌ای از دست می دهد و امروزه تشکیلات یا تشکیلات‌های فرقه‌ای چپ، خود به نماد بحران در صوفه چپ مبدل گشته اند. اکنون چنین فکرکار چپ به متشکل و غیرمتسلک واقعیتی است اندک نایابر که نشان از عدم کارایی ساختارهای کهن و فرقه‌ای چپ و غیرمتسلک اساختارهای جدید متناسب با مرحله کنونی تکامل و تحول نیروی چپ را دارد. جامعه ایران، البته نیازمند تشکیل وجود احزاب سیاسی است، و عدم واستگی تشکیلاتی بخشی از روشنفکران و هنرمندان به احزاب سیاسی نه تنها به معنای زیرسال بردن ضرورت تشکیل احیاء نیست، بلکه نشانه بلوغ سیاسی شهروندان و رشد آگاهی سیاسی است. تاریخ نگاری آقای سرکوهی پیرامون «چپ تشکیلاتی» و «چپ رها از بندهای تشکیلاتی» در دهه‌های چهل و پنجاه، ناتوان از توضیح دلایل حمایت عمیق روشنفکران و هنرمندان جدی چون ساعدی، شاملو و دیگران از سازمان فدائی است.

### کلام آخر

اقای سرکوهی در خاتمه‌ی «یاس و داس»شان در باره‌ی گریز زنی‌های تاریخی‌شان چنین می‌گویند: «این روایت که نوشت نه به قصد نقد که تنها به کار راست نوشتن تاریخ می‌آید. از زیبایی درستی و نادرستی این و آن نظریه بحثی متفاوت می‌برد. (همانجا، ص ۲۶۷)

امروزه البته جامعه ما تشنیه‌ی بازشناسی هویت تاریخی خود است و انتشار صدها کتاب و خاطره تاریخی از یکسو و اشتیاق عمومی به بازگریست بر برگهای مختلف تاریخ کشورمان از سوی دیگر، بازتاب این کاوش و پژوهش تاریخیست. روشنفکران و تاریخ‌نگاران در این کنگاش نقشی پسرا دارند. اما ایفای این نقش قبل از هرچیز مستلزم جدیت در کار فرهنگی، تاریخی و پژوهشی است. مراد ما از «جدیت» عبارتست از برخورداری از وقت در کار علمی، حوصله در جستجو و وارسی مدارک و اسناد، رجوع به شواهد کتبی یا شفاهی (به ویژه حافظه جمعی) و بررسی انتقادی و مستقل رویدادها در پرتو تطبیق و تقابل اسناد و فاتحها برای تعییز سره از ناسره است.

اگر جدیت در کار فرهنگی و تاریخی شرط لازم برای بررسی منظم و روشن‌مند پدیده‌های اجتماعی است، وجودان و تاریخی به سندسازی و اعتماد غرض ورزیهای شخصی است، و نیز ممانعت از پژوهش علمی و تاریخی به سندسازی و اعتماد غرض ورزیهای شخصی است. بدین اعتماد هم با جدیت در کار رواج لاقیدی و ولنگاری در داوریهای دلیخواهانه، تاریخ‌نگاری امامتی انتیلی از آن فرهنگی و تاریخی و هم با وجودان و صداقت روشنفکری پیگانه است. بدین اعتماد نیز می‌توان از آن انتظار روشنگری و پرس‌وجو و «اندیشه ورزی» داشت. احکام و داوری‌های حاضر و آماده این نوع تاریخ‌نگاری، برای تردید در معنای حقیقت و فهم نسبت و چندگانگی آن جایی نمی‌گذارد. «یاس و داس» یکی از بهترین سرمهشگاه‌های این نوع تاریخ‌نویسی است، سرمهشی که به ما می‌آموزد چگونه نباید تاریخ نوشت!

مارس ۲۰۰۲

### پانویس‌ها:

- ۱- فرج سرکوهی، یاس و داس، بیست سال روشن‌فکری و امنیتی‌ها، نشر باران، سوند، چاپ اول ۲۰۰۲
- ۲- همان طوری که در ادامه لاحظه خواهیم کرد، بیزن جزئی علاوه بر تاریخ‌نگار آثار توریک - سیاسی، دارای نوشته‌هایی در زمینه مسایل ادبی نیز بود و قصه و رمان. نگاه کنید به میهن جزئی، «بیزن، معموق، رهبر و همسر»، مندرج در جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، به مت کانون گردآوری و نشر آثار بیزن جزئی، انتشارات خاوران، چاپ اول، باریس، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۵۷.
- ۳- «تاریخ سی ساله ایران»، از سری کتابهای «جلد سفید» است که پس از انقلاب ۱۳۵۷ توسط هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران تکثیر شد. این کتاب درواقع مسایل ادبی نیز بود و قصه و رمان، دارای نوشته‌هایی در زمینه مسایل ادبی نیز بود و قصه و رمان. نگاه کنید به میهن جزئی، «بیزن، معموق، رهبر و همسر»، مندرج در جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، به مت کانون گردآوری و نشر آثار بیزن جزئی، انتشارات خاوران، چاپ اول، باریس، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۵۷.
- ۴- بیزن جزئی، ۱۹ بهمن توریک شماره ۵ در دی ماه ۱۳۵۴، ص ۶۶ و در دی ماه ۱۳۵۴ انتشار یافت، انتشاره گرفت. این پیش گفته در بهار سال ۱۳۵۳ به دست بیزن جزئی به رشته تحریربرد آمد.
- ۵- بیزن جزئی، تاریخ سی ساله ایران، از سری کتابهای «جلد سفید» تجدید چاپ به وسیله هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، ۱۳۵۷، ص ۳۲۴-۳۲۳.
- ۶- بیزن جزئی، همان منبع، ص ۱۱-۱۲.
- ۷- رجوع کنید به بیانی، «تکاهی اجمالی به ارای بیزن جزئی در پرتو انقلاب بهمن»، مندرج در جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی، همان منبع، ص ۲۷۷-۲۹۵.
- ۸- بیزن جزئی، جمعبندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران، ۱۹ بهمن توریک شماره ۶، از انتشارات گروه ۱۹ بهمن، لندن، دی ماه ۱۳۵۴، ص ۱۹۸-۱۹۷.
- ۹- بیزن جزئی، تاریخ سی ساله ایران، از سری کتابهای «جلد سفید» تجدید چاپ به وسیله هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، ۱۳۵۷، ص ۶۷.